ماشاء الله لا قوة الا بالله
بتوفیق خداوند کون و مکان و عون عنایت آمر امر کن فکان و اعانت خالق جہان
رسالہ جذب ۱۲
باہتمام ہیچمدان محمد عبد الرحمن بیعت یافتہ و دست گرفتہ ابو المغفور محمد مصطفی خان
مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

سپس سپاس حکیم علی الاطلاق و نعت برگزیدهٔ انفس و آفاق و منقبت آل اطهار و اصحاب
اخیار می گوید المستشفع بشفاعة نبی الثقلین اصغر حسین بن غلام غوث اذاقهما الله
حلاوة الایمان که چون بعضی از احباب بی ارتیاب مستدعی تالیف قوانین تقمیط بودند و مستعد
بدرجه اتم می شدند تقدیماً للامر بهم این وجیزه را برشتهٔ تالیف کشیدم و من الله التوفیق
انه خیر رفیق **مقدمهٔ اول** چون تدبیر حبالی و تقمیط درین وجیزه مرقوم می شود
پس ضرور است که چیزی از تشریح رحم و کیفیت استقرار نطفه بر سبیل اختصار گفته آید اما رحم
جسمی سپید و نرم است مشابه بعصب و محل آن در میان مثانه و روده مستقیم و ناف است
و شکل رحم مانند خصیه و قضیب مقلوب است یعنی نفس رحم بجای کیس انثیین و عنق رحم بمنزله قضیب
که گویا غلاف قضیب است و طول رحم از قریب ناف است تا قریب آخر منفذ فرج و فرج
موضعیست مجوف تا نفس رحم ملاقی می شود و عنق رحم اندرون فرج واقع است چنانکه
آستین در آستین کنند و دخول قضیب در عنق رحم می شود و طول عنق در اکثر ابدان تا

تا شش انگشت می باشد و از یازده انگشت زیاده نیست و توافق مرد و زن در طول
آلت و عنق موجب حبل و مصادقت ست و عنق اگرچه عضلی اللحم ست و مشابه بغضروف
لیکن باطن آن نرم و ذی لحم می باشد تا قضیب را آسیبی نرسد و مانع لذت دخول نگردد و شکنجها
دارد تا دراز تواند شد و قریب بیخ عنق فرزونی ست که آن فم رحم ست و پیوسته فم بند
می باشد لیکن در حالت جماع می کشاید تا منی را بلع نماید و همچنین وقت وضع حمل تا جنین
برآید و رحم بالطبع برای جذب منی مشتاقست لهذا وقت جماع نفس رحم بجانب عنق مائل می گردد
و مس قضیب بفم رحم باعث التذاذ و استنزال نسوانست و همین جا خصیتین خارج از عنق
در جوف فرج موضوع اند و بر فم عنق رحم چند عروق منتسج هستند که ازالهٔ بکارت
از پاریدن آنهاست و نفس رحم بصورت مثانه است و قعر آن وسیع و طول آن
موافق طول عنق می باشد و جوهر آن سپید و نرم و متخلخل ست تا بالیدن جنین
فراخ می شود و بی حس ست تا از ثقل جنین ایذا نیابد و عصبی از دماغ بسوی رحم
آمده است که از ان حس منافی می کند و بلذت مباضعت متلذذ می شود و بهمین عصب
رحم شرکت از دماغ دارد و رحم نا بالغه از مثانه خرد می باشد و هنگام حیض مثل مثانه
می گردد و در حمل از ان کلان تر می شود و هنگام حیض نخستین که بکارت عبارت
از انست در بیشتر ابدان بسبب ثقل و کلانی رحم پاره می شود و رحم را دو طبقه است
خارجی و داخلی در طبقهٔ داخلی رگهای بسیار اند که افواه آنها در جرم رحم بطور مغاک
واقع اند و این را نقر الرحم گویند و غشای جنین بهمین نقر مرتبط می باشد و طمث از همین جا می آید و غذای
بچه هم از همین موضع میرسد و این طبقه دو خانه دارد یکی ایمن و یکی ایسر و گردن هر دو
یکی ست و دیگر حیوانات را خانها بقدر تعداد پستان آنها می باشد و بهمان قدر

خانها داشته باشد و در باطن این طبقه طوقیست مستدیر عصبی و در وسط این طوق ثقوبی
مانند الیه واقعست و بران ثقوب زوائد اند مثل بواسیر و طبقهٔ خارجی مانندِ غلاف محیط
بطبقهٔ باطنی ست و خصیهٔ زنان بنسبت خصیهٔ مردان کوچک و مستدیر و هر دو را
غشای جداگانه است لیکن کیس که مجللِ غشاست یک ست و اوعیهٔ منی چنانکه در مردان
از انثیین بقضیب آمده است در زنان نیز بوساطتِ قاذفت قاذفین و دو رگ معوج
از بیضتین بجانب خاصرتین رفته و تا بجالبین رسیده و هر دو طرف آن مرتبط با زاویتین
ست باز اندرون فمِ رحم برگشته و طرفیکه مربوطست برحم آنرا قاذف الرحم گویند پس
جانب راست را قاذف یمنی و جانب چپ را قاذف یسری خوانند و برکنارهٔ فم رحم
دو زائدی ست که آنرا قرنی الرحم نامند و عنقِ رحم در بعضِ زنان مائل بیمین
و در بعضی مائل بیسار می باشد و عانهٔ نسوان بنسبت عانهٔ مردان اگرچه
بظاهر کم ست مگر در باطن عمق و جوف بسیار دارد و مجرای بول زنان بالای
فم رحم بفاصلهٔ یک انگشت کسری کم واقع ست و این مجری در طول بیشتر
دو انگشت می باشد و فم رحم جانب زیرین مجرای بول ست و زنانی که حامله
نشده باشند بیشتر نفسِ رحم ایشان پنج انگشت در طول و عمق یک
انگشت در طول می باشد و از رحم چار شرائین تعلق دارد و عروق هم چهار اند
و انابیبِ جاذبه در رحم بسیار اند و در بلادِ معتدله شروع بلوغ یعنی اجرای
حیض از سالِ چهاردهم میشود و در بلاد حاره از سال دهم و در بلادِ بارده
از سالِ بستم و خونِ حیض در بیشتر زنان بقدرِ نیم رطل می برآید و مدت
اکثری آن چهار یوم ست و شکل رحم مع استخوان گرد و پیش ازین نقشها باید دید

تصویر رحم و فم آن مع عنق و فرج
صورت استخوانهائیکه دران رحم تعبیه است و استخوانها بدان محیط اند
استخوان سرین ۱۲

اما کیفیت استقرار نطفه بسبیل اختصار بیان کرده می شود که هرگاه در
رحم منیِ مرد و زن که صلاحیت تکون داشته باشد باهم ممزوج شده قرار یابد و از عوارضِ
خارجی و بدنی و نفسانی که باعثِ زلقِ منی بود مامون ماند از قوت عاقدهٔ منیِ مرد و از قوت
منعقدهٔ منیِ زن غلیانی دران پدید آید و چهار نقطه مانندِ حباب پیدا می شود یکی بمحل قلب دوم
بمحل کبد سوم بمحل دماغ چهارم بر مجموع محتوی گردد و این غلیان در یک هفته تمام می گردد که
آنرا حالهٔ اولی گویند بعده نقطهای سرخ پدید آیند که آن منافذِ عروق اند و این در چهار
روز کامل می گردد و این را حالهٔ ثانیه خوانند بعده علقه گردد و تکمیل این بست روز می شود
و موسوم به حالهٔ ثالثه است پس ازان مضغه که بعضی اعضا از یکدیگر متمیز شوند و قدری
از خونِ حیوانیِ طمثی بران ترشح کند و مستعدِ قبولِ صورتِ حیوانی گردد و تکمیل این در
دوازده روز می شود و این را حالهٔ رابعه نامند بعده مزاج ذکوری و انوثی از جانب مبدأ
فیاض بنظرِ غلبهٔ منیِ طرفین فیضان یابد و اعضای اصلیه بسه روز کمال پذیرند و این را
حالهٔ خامسه گویند پس ازان جملهٔ اعضا عروق و مفاصل بظهور آیند و این حالهٔ سادسه
باشد که در نه روز اتمام پذیرد مگر این تعداد اکثریست نه کلی الا خلقتِ مرد به نسبتِ زن
بزمانهٔ قلیل می شود پس تا مدت شش ماه نشو و نما پذیرد و همین اقل مدت حمل ست و چون
منی در رحم استقرار یابد هر روز چند غشای پدید آید چنانکه برمیر پوستی مناسب از
داشتنِ ساعتی ... پیدا می گردد در یحالت علقه نام می نهند و چون لحم گردد مضغه خوا
چون مصور شود جنین نامند و جنین هر دو چند ایام تکمیل خلقت خود بحرکت می آید و در
سه چند ایام حرکتِ خود تولد نماید و آنچه که به هشت ماه تولد یافته باشد اکثر می میرد چرا که
در ماهِ هفتم بسبب اتمام خلقت جهتِ خروج بحرکت و اضطراب می آید پس اگر صحیح المزاج

و قوی الخلقه است خرق غشیه نموده برمی آید و اگر توش مقاوم خرق نگردید الم
می گردد پس اگر نهایت ضعیف ست درزیر آن می میرد و الا بعد خروج و اگر
آفتی وصدمه قلیل رسیده باشد و تا ماه نهم در رحم ماند پس کسل و باصلاح
می آید و بعافیت تمام تولد می کند و باید دانست که قدری خون طمث غذای
بچه می شود و قدری جانب پستان می رود جهت ذخیره ماده لبنی و قدری
در رحم می ماند جهت سهولت خروج جنین و همین خون نفاس مندفع می گردد و بر جنین
سه غلاف می باشد یکی مشیمه که آن غشائی ست ذی صفاقین رقیقین که
در میان آنها نسج عروقی ست این مشیمه محیط است بغشای دیگر که مسمی بغشای
لفافی ست و این غشا مصب بول ست و بول جنین از راه ناف می آید نه
از راه احلیل بلکه در رحم مجرای احلیل بس تنگ می باشد چه اگر در رحم بول
مجتمع می شد رحم از حدت و لذع آن اذیتی می یافت و بعد این غشا غشائی رقیق تر
ست که دران فضله عرقی ست و چون بسبب لطافت غذا فضله برازی
کم می شود احتیاج بغشای رابع نیفتاد و باید دانست که از روی حس لامس نطفه بهفته
چهارم از روز استقرار بقدر بندق محسوس می شود و بهفته پنجم برابر یک انگشت
و بهفته ششم مائل باستدارت محسوس می گردد و بهفته هشتم بقدر دو انگشت و بماه سوم
بقدر شش انگشت و بماه پنجم ده انگشت و بماه هفتم پانزده انگشت و بماه نهم بست انگشت
و در وزن بقدر دو رطل می باشد و کبد و کلیتین جنین به نسبت دیگر اعضا قدری
کلان می باشد و جمله عظام جنین به نسبت غضروف می باشند و سر جنین در عرض
بمقدار عرض هر دو منکبین ست و شکل رحم در حالت قریب وضع حمل مثل قسبان کدو میگردد

صورت بودن جنین در رحم و تولد طبعی و غیر طبعی آن و توام بودن دو طفل ازین اشکال ظاهر میشود
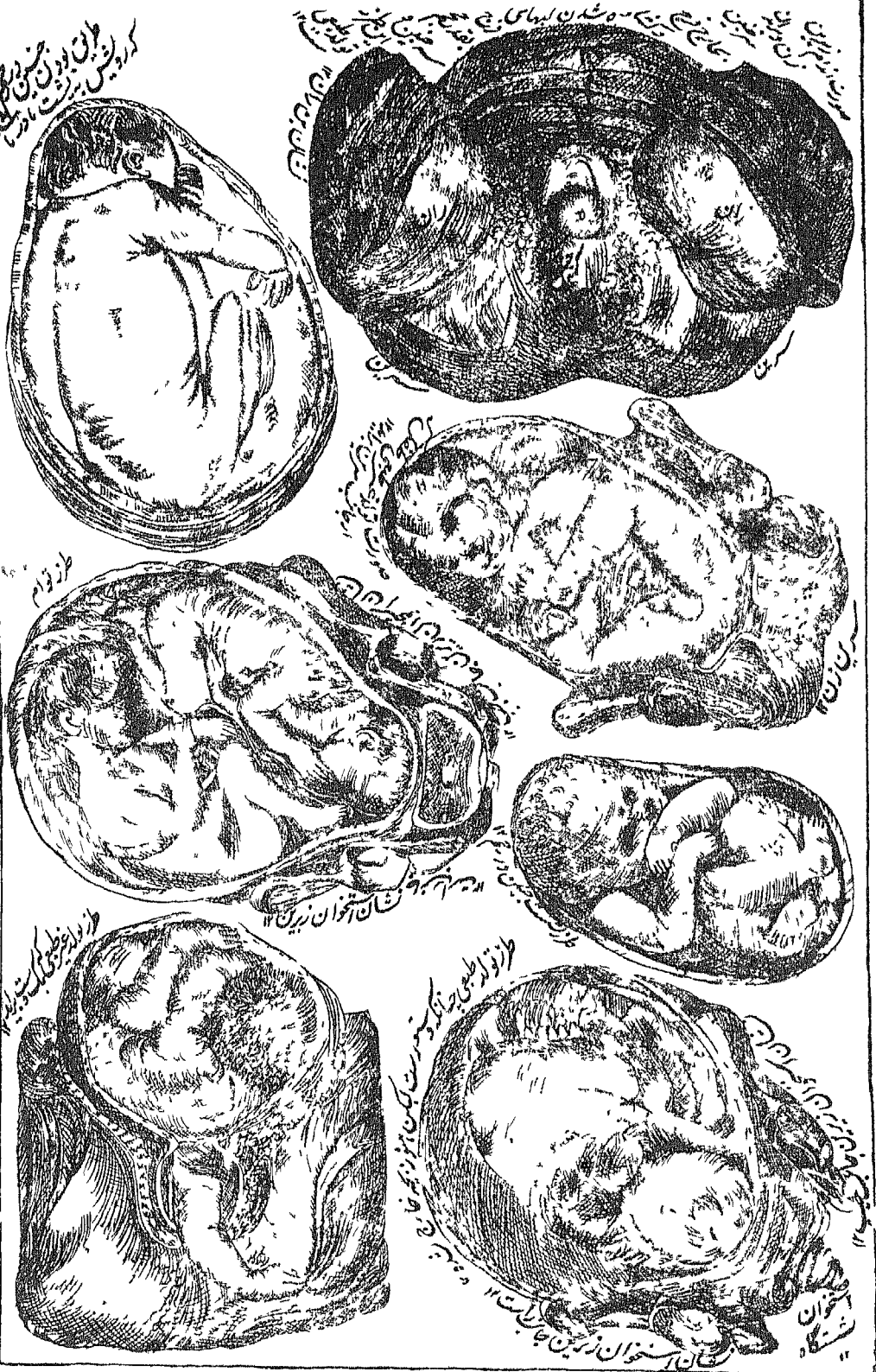
مقدمهٔ دوم در بیانِ علاماتِ حمل اول حبسِ طمث دوم بیخوابی قریب وضع سوم حرارت چهارم غثیان و قی پنجم بدهضمی ششم بیقراری هفتم بزرگیِ پستان و برآمدنِ رطوبتی ازان هشتم سواد و کلانیِ حلقهای سرِ پستان نهم حرکتِ جنین دهم کلانیِ شکم و عانه و تنگ شدنِ فرج یازدهم پیوستنِ فمِ رحم دوازدهم اندکی ورود ناف و فرج پدید آمدن سیزدهم اکراه از جماع چهاردهم قشعریره بعد از جماع پانزدهم کدورتِ بیاضِ چشم شانزدهم میل بخوردن آب و گل هفدهم تنفر از لحم و برگِ تنبول و جزآن هجدهم سستی و گرانی و خواب بسیار باوائلِ حمل نوزدهم شهوت و عطش و سرعتِ نبض بستم غلظ و عدمِ استوای قاروره بست و یکم التوای ساقین بست و دوم پدید آمدنِ وجع در خاصره در بعضِ امزجه بست و سوم تهیج اطراف در بعضِ نسوان بست و چهارم میل بشهای حامضه و حریفه بست و پنجم اعتقالِ طبع در بعضِ امزجه اما علاماتِ ماده و نر آنست که در نرینه بول رنگین بود و سینهٔ راست کلان تر باشد و سرِ پستان سرخ گردد و حرکتِ جنین جانبِ راست محسوس شود و زن خفیف الحرکه باشد و میل بچیزهای لطیف پدید آید و دردِ زه از کمر خیزد و بس در شکم آید و در دختر درد از زیرِ ناف و فرج برخیزد و رونقِ رنگ برود و بطی الحرکه باشد و حرکتِ جنین بیشتر در چپ بود و سینهٔ چپ کلان و سرِ پستان سیاه و قاروره سپید بود و اشتهای کاذب عارض شود و هرگاه در حمل شک واقع شود امتحانش آنست که عسل در آب سرد آمیخته وقتِ خواب بزن بنوشانند اگر مغص و پیچش در ناف افتد حامله باشد دیگر تمام روز صوم دارد و قبل از افطار عود یا چیزی دیگر خوشبو در ظرفی محفوظ که بوی آن از برآمدن ندهد بسوزند و قمعی دران محکم کند و سرِ دیگر آن را در فرج دارند پس اگر بوی در بینی محسوس شود حامله باشد دیگر لسیر یا مشک بعدِ صوم بر دارد اگر بوی آن در نیابد حامله است دیگر زراوند کوفته بعسل آمیخته بصوف کبود پیچیده بر دارد و تمام روز روزه دارد پس اگر طعمی شیرین در دهان

دریابد پسر زاید و اگر تلخ دریابد دختر زاید و اگر هیچ مزه در نیابد حمل نباشد **باب اول**
در تدبیر حبالی هرگاه نطفه استقرار یابد از جستن و بار برداشتن و صیحه کردن و از امتلا و غضب
و خوف و غم و اکل اشیای مدره و فصد و اسهال اجتناب نماید خصوصاً پیش از ماه چهارم و بعد ماه
هفتم و در حالت ضرورت اسهال بلین خیارشنبر اکتفا ورزند و از کثرت جماع و خوردن اشیای نفاخ
و قابض پرهیز نماید و مشی می نموده باشد و استعمال مفرحات یاقوتیه و تریاق و مثرودیطوس
و دواء المسک مناسب است و غذای گوشت بره یکساله و سیب بهی و کمثری و انار و انگور و میوه
حسب مزاج مناسب **و امراضی که حبالی را ظاهر گردد یکی** از ان قی و غثیانست پس اگر مفرط
باشد به تسکین آن از طباشیر و پودینه و انار دانه و زرشک و دانه هیل و امثال آن پردازند یعنی اگر
حامله حار مزاج یا بلد یا موسم حار باشد زرشک انار دانه ترش و سماق و پودینه هریک چهار ماشه
و فلفل سیاه چهار دانه و نمک بقدر حاجت در آب سائیده بلیسانند یا طباشیر کبود و دانه هیل
یک یک ماشه در شربت انار ترش یا سکنجبین لیمو آمیخته بلیسانند اگر بارد المزاج یا بلد یا موسم بارد
باشد مصطکی رومی دانه هیل عود خام طباشیر هریک بقدر یک یکماشه در شربت انار شیرین
حل کرده بلیسانند یا عود خام مصطکی رومی دانه هیل پودینه هریک چهار ماشه در صره بسته
در یک پا و عرق الایچی سپید جوشانیده هرگاه نصف ماند صاف نموده نبات یک توله آمیخته
بنوشانند و اطبای فرنگ در همچو حال ارسال علق بر معده و کنینگ گلاس که قسمی از شرط
و بلستر یعنی ضماد آبله آور و مسهل نمک تجویز کرده اند مگر با مردم را اجتناب از ینها می باید **دوم**
سوزش سینه پس تدبیر آن نوشیدن سحیق زهر مهره در گلاب است از نبات شیرین کرده
و آنجا که شکایت نزله بود بجای گلاب عرق بادیان دهند و حکمای فرنگ در همچو حال مغنیسیا
و لیکوار پوتاسی و قصب الذریره و دیگر ادویه تلخ می دهند **سوم** درد سر پس قرص مثلث

ضماد سازند و رواج طلیه گویند و حکمای فرنگ درین حالت فصد میکنند مردم را احتراز از آن
واجب ست چهارم خفقان پس استعمال مفرحات می باید پنجم تهیج اطراف پس روغن گل
و سرکه با نمک و سرکه مالیدن یا برگ عنب الثعلب سبز سائیده طلا کردن مفید ست
ششم خارش یا جوشش اندرون فرج یا بیرون آن پدید آید پس لعاب ریشه خطمی با
گل سرشو طلا کردن و از آب دوغ یا شیر یا آب بندوانه شستن مفید ست هفتم عضلات
پشت و شکم متشنج شوند درین صورت روغن گل مالیدن و از پشکنک و آرد جو نان پخته تکمید
مفید ست هشتم پدید آمدن خون حیض پس برداشتن صرّه از پوست انار ولایتی و سرمه سیاه
و شب یمانی و مازوی سبز و طین مغره و گل ارمنی و امثال آن سودمند ست نهم درد شدید
در فرج پدید آمدن علاجش مستلقی داشتن حامله و اگر عظیم البطن ست پس عصابه از شانه
و کتف بسته شکم را بردارند دهم انحراف یا میلان رحم یا بچه و برای این کار عمل
یازدهم حبس بول این مرض باعث انضغاط رحم ست مر مثانه را درین حالت گذاشتن
قاثاطیر خیلی انسب و اگر بسبب رحم روده مستقیم منضغط شود و براز را خروج کردن ندهد پس
بعمل ید اصلاح آن امکان پذیر ست باری این مرض از آثار اجل توان شمرد و دیگر اعراض
و امراض هر چه لاحق شوند مداوات آن از روی کتب مبسوطه حسب حال هر مرض بار عایت
قوانین و مزاج حبالی نمایند و هرگاه ماه نهم شروع گردد هر روز روغن بادام بر نهار خورانند
و از چیزهای حابس و قابض و غلیظ پرهیز نمایند و استحمام نمایند و بر شکم و پشت روغن شبت و بابونه
و کنجد مالند و اغذیه چرب شیرین بدهند تا وضع حمل بآسانی گردد باب دوم در تدبیر وضع حمل
باید دانست که تولد بر دو گونه است یکی تولد طبعی که بچه بلا صعوبت و خوف هلاک ام و مولود
بر آید دوم غیر طبعی که ضد آن باشد اما علامات تولد طبعی آنست که اول سر بچه

نمود اگر دد دوم راه برامدن جنین آنقدر وسیع باشد که سر جنین ازان راه برامدن تواند سوم
بی استعانت باادوات وضع حمل تواند کرد چهارم بوقت معتدل آثار ولود پدید آید و از
علامات تولد غیر طبعی آنست که وقت زاییدن باطالت کشد دوم بجای عضوی عضوی
دیگر برون کند سوم سه یا چهار بچه در رحم باشند چهارم آثار تشنج پدید آید پنجم قبل از وضع خون جاری شود
ششم رحم یا کدام غشای منهتک شود و حبالی را سه مرحله طی کردن ست یکی ازان از
ابتدای شروع درد ست تا آنکه فم رحم بالکل کشاده شود دوم بعد کشادگی فم رحم تا زمان
ولود مولود ست سوم پس از ولادت تا برامدن مشیمه ست که آنرا قابلهای هند آنول
گویند پس علامات شروع مرحلهٔ اول آنست که چند روز قبل از تولد هنگام شب
بیقراری می باشد دوم خالی شدن خاصرتین که دایهای هند آنرا کوکهین هوٹنا
می گویند سوم برامدن چیزی لزج خون آلوده چهارم بار بار حاجت بول برانش
پدید آمدن و این علامت بقریب ترین زمان ولادت ظاهر می شود و این چهار
علامات محمود هستند پس بآغاز مرحلهٔ اول دردها که می خیزند دو گونه هستند
یکی درد کاذب دوم درد صادق که آنرا قابلهای هند جھوٹی پیرین و سچی پیرین
می گویند علامت درد کاذب آنست که در امعا بجاهای متعدد درد می شود و تسکین
می یابد و شدت این درد کم از شدت درد صادق می باشد و علامت
درد صادق آنست که از پشت و رحم بر می خیزد و کلفت و قلق و شدت وجع بسیار
می باشد و بعد این درد فم رحم بتمامه کشاده می شود و گاهی مقارن این وجع
لرزه براندام حبالی پدید می آید و بعد فراخی فم رحم باز درد صادق بر می خیزد که آن
برانندهٔ جنین ست و همراه این درد گاهی غثیان وقی هم می شود بلکه قی در هیچ حال

معین و مفید ست لیکن هرگاه مرحلهٔ اول اطالت کشد و آثارِ آغازِ مرحلهٔ دوم پدید نیاید
و رنگِ چهره سرخ گردد و عرقِ سرد بسیار آید و تشنج در اطراف باشد پس درین حال
قی بودی ست و دلالت کند بر انشقاقِ رحم و غشی و درمیانِ این دردها زمانِ
راحت هم هست و درد بوقفه بر می خیزد لیکن هرگاه زمانهٔ ولادت بس قریب رسد
دردهای متواتر برمیخیزند و این را قابلهای هند تاڑ توڑکی پیڑین می گویند و در اثنای
این دردها رطوباتِ لزجه و آبِ گنده خارج می شود و احتیاجِ اجابت معلوم می گردد
و بول بار بار متواتر می آید و باین دردها در تولدِ طبعی پیشانی و بینی و لب و زنخ تا
گردن برمی آید و بدر رود و باقی جسم بر نمی آید و گاهی جملهٔ جسمِ جنین از یک درد بر آید
نگزارند نفس بالا کشیدن و دراز خفتن نمیدهند و عانه را بعدِ تولدِ جنین سخت محکم می بندند تا سهولت
بر اخراجِ مشیمه شود و باز نگردد و بمرحلهٔ اول سرِ جنین تا انتهای عانه میرسد و بمرحلهٔ دوم
تا بفرجِ داخلی میرسد و بمرحلهٔ سوم تا بفرجِ خارجی رسیده لبهای فرج فراخ می شوند
و درین تولدِ طبعی کارِ قابلهٔ هوشیار همین قدر هست که خیطی را که مابین فرج و مقعد هست
و آنرا بزبانِ هندی سیون می گویند دریدن ندهد و طریقش همین که تا زمانی که سوراخِ
فرج خوب کشاده نشود سرِ جنین را آمدن ندهد و هرگاه خوب کشاده گردد بتدریج
سر را بیرون آرد و باین وضع وضعِ حمل نماید که سر بخطِ مستقیم آید یعنی مؤخرِ راس
جنین بمقابلِ محلِ روییدن پشم و زنخ بمقابلِ مقعد بر آید بعده سرِ طفل را بدست
گرفته آهسته آهسته تمام جسم بیرون آرد و برای این کار کم از سه دایهٔ هوشیار
نمی باید اکنون در عمرِ خود ندیده ام که زنی سالم ازین صدمه مانده باشد و این
بسببِ نا اهلی قابله است و در تولدِ طبعی جز این تدبیرها تدبیری دیگر نمی باید مگر قابلهای

این زمانه که بسن قابله هستند سر طفل بدست گرفته می کشند و دست خود را اندرون داخل
می کنند بهمین جهت انشقاق زیاده تر می شود و این بیهودگی از برای سرعت ولادت طفل
می آرند و دلیل حسن خدمت خود می انگارند حال آنکه در همچو حال بحرکت دافعهٔ رحم و بار طفل
اکتفا کردن می باید مگر چه باید کرد که بسبب شیوع جهل در میان مردم رسم مشورت از طبیب
در همچو حال برخاسته است بلکه اطبا خود از نادانی خویش بیگانه ازین مراحل گردیده اند
و بعد تولد باید که ناف بچه دو انگشت گذاشته از خیطی مستحکم بندد و بفاصلهٔ سه انگشت هم
خیطی مستحکم بندد پس در وسط این هر دو بند از مقراض قسان دار و تیز تر باشد و هرگاه
مشیمه از رحم منفصل شود پس ناف را در میان دو انگشت خود پیچیده از ابهام و سبابه دست راست
ناف را محکم گرفته هر دو انگشت تا به بیخ آن رساند هرگاه انگشتها تا بیخ رسد باید دانست
که مشیمه از رحم جدا گردیده پس از هر دو دست برآرد تا آسیبی نرسد و بعد اخراج آن دست
بر شکم و عانه گذاشته ببیند که رحم بر حالت اصلی خود یعنی بتدویر عود کرده است پس از
عصابه و رفاده بر بندد و بخواباند و نوعی حرکت کردن ندهد تا رحم از جای خود برنگردد باید دانست
که در خروج مشیمه بسبب توقف می شود یکی آنکه قوت مسقطهٔ رحم ضعیف گردد دوم کنج
و کاواکی رحم بی ترتیب باشد و از وسط خود برگردد سوم مشیمه با رحم پیوند دود و در صورت
اول از نهادن دست بر شکم معلوم خواهد شد که رحم بصورت تدویری خود میل نکرده
بلکه مترهل و مسترخی در تمام شکم محسوس خواهد شد و در همچو حال کشیدن مشیمه موجب هلاک
مریضه است پس باید که عصابه بر شکم محکم بسته از دست بمالد یا دست را اندرون رحم
کرده رحم را اندک حرکت دهد تا رحم بصورت تدویری خود گراییده از قوت مسقطهٔ خود
دست معالجه را بیرون کند و در صورت دوم در رحم دو خانه محسوس خواهند شد پس

و هم چنین از مشیمه نصف خوا ... ماند ۱۲

اندکی استعمال مخدرات مثل افیون نموده آهسته آهسته دست خود را ازجا بپیچ خورده آ
آن بسور سائیده مشیمه پاک شود در صورت سوم که بس عسیر التدبیر و مهلک است چنان
محسوس خواهد شد که خون خواهد آمد و قوت دافعهٔ رحم دفع کردن نمی تواند و در دیکه داشت
مشیمه است موجود بود و با این همه مشیمه بر نمی آید پس درین صورت باید که ناخن را درست گرفته
و تا بمحل التصاق مشیمه سائیده آهسته آهسته مشیمه پاک شد لیکن باید دانست که اگر اندکی
ازین ملتصق خواهد ماند پس مریضه بعارضهٔ تپ یا استحاضه یا ورم رحم چندی بر بستر رنجوری
گذرانیده بعالم جاودانی خواهد شتافت اما ولادت غیر طبعی که عسر الولادت عبارت
ازانست بر شش گونه میباشد یکی آنکه زمانهٔ وضع باطالت کشد و این را چند اسباب است
اول اینکه قوت دافعهٔ رحم ضعیف گردد که تدبیر اخراج جنین ظهور پذیرد و درد شدید بدفعات
و مرات بفاصلهٔ چند چند ساعات شود که آنرا قابلهای هند هنڈهنڈی پیرین می گویند پس
درین حالت تقویت قلب و مدرات باستعمال آوردن باید و گاهی ضعف دافعهٔ رحم از
امتلا و کثرت خون می باشد پس هرگاه کثرت خون متحقق شود از فصد ازالهٔ آن کنند و خون نهایت کمتر برآرند
تا موجب ضعف قوت نگردد و گاهی اطالت وضع بسبب عجز قوت دافعهٔ رحم بباعث کثرت اجتماع رطوبات و آب
در پردهٔ مشیمه که دران بچه الجنین میباشد پدید آید درین صورت از بال کبوتر یا میل نازک آن پرده را
اندکی بشگافند تا کثرت آب بنقصان آید و باین صفت شگاف نماید که آب قطره قطره ازان بر آید و نه
اگر آب یکباره قبل وضع حمل خارج خواهد شد رحم از صدمهٔ وضع حمل خواهد شگافت چه این پرده
و رطوبت هم حافظ رحم است از صدمهٔ عضوهای جنین دوم بصلابت فم رحم یا عنق آن
باشد و این امر از حس لمس معلوم می شود پس بطبیخ محللات نشانیدن و نطول کردن
مفید است و پیخال کبوتر با عاقرقرحا سائیده بشهد آمیخته طلا کردن بفم رحم و سائیدن

مثل دست [illegible] الماس و کیا [illegible] و زعفران با شهد [illegible] معتدل ۱۲

[illegible] ان در [illegible] ضیق راه ۱۲

سعود مند و مجرب فقیر ست سوم بباعث صلابت مشیمه بود و این هم از جنس لمس می توان دریافت پس مشیمه را از ناخن یا جز آن بشگافند چهارم اینکه فم رحم منحرف و مائل شود و این بیشتر زنانی را که عانه شان فراخ باشد عارض می گردد و درین صورت باید که مریضه را است خوابانیده و دراز کشیده وضع حمل نمایند پنجم بباعث پری مثانه از بول باشد درین صورت هم استعمال مدرات می باید ششم بباعث صلابت و کبر اعضای جنین اطالت در وضع حمل افتد و درین حالت علاجی نیست هفتم صغر رحم یا استخوانهای که محیط رحم هستند یا عظیم البطن بودن حامله قبل از حمل و در این حالتها را نیز چاره نیست مگر در جمله حالات طبیب را باید که قابله را مداخلت ندهد که بخیال سرعت ولادت دست را اندرون برده جنین را بکشد چه درین حالت احتمال شگافتن رحم یا منقلب و متغیر شدن جنین ست از وضع طبعی خود بلکه طبیب را باید که بکلمات تسکین بخش قلب مریضه را قوی گرداند و مصابرت بر دردها فرماید و اولیای مریضه را اطمینان بخشد و باخلاق تمام بدلدهی و تشفی مریضه پردازد و اشیائی منومه بویاند و درین باب شمیدن کلوروفارم که داروی بیهوشی ست خیلی نافع خواهد بود دوم سبب عسر ولادت آنست که از هیأت خاص که برای خروج ست برگردد یعنی بشکل طبعی خارج نشود و علامتش آنست که بجای خروج سر کدام عضو دیگر نمودار شود سوم سبب عسر ولادت آنست که بچه در رحم بمیرد و علامتش یکی آنست که لرزه بر اندام زن پدید آید دوم کرب و بیقراری سوم تلخی دهن چهارم تعفن و بدبو محسوس شدن بحامله و از دهن آن بدبو محسوس گردیدن بدیگران پنجم ترہل ثدیین ششم سرد و ملمس شکم هفتم گرانی شکم هشتم برآمدن خون متعفن از رحم نهم غشی و ضعف حامله دهم غیر منتظم بودن نبض یازدهم آناً فآناً متغیر شدن رنگ و نبض و درین حالات دایها که بلقب خونین دایه

مشهور اند استسقای جنین را ترشیده بر می آرند و حکمای فرنگ جهت این کار آلات لطیف
و بهتر طیار کرده اند شرح هر یکی ازان آلات و ترکیب استعمال آن مع دیگر متعلقاتش طول
می خواهد و این مختصر گنجایش آن ندارد لاجرم بر همین قدر اکتفا کردم

باب سوم

در تدبیر آن بعد ولادت و بستن رفاده و عصابه باید که در مکان محفوظ و تاریک نگاه دارد
و نوعی حرکت و جنبش کردن ندهد اگر زن بارد المزاج و موسم بارد باشد بوی گندم
و خردل و اسپند و گوگرد و فلفل بخور کنند و از افروختن آتش و بند کردن منافذ هوا مکان را
گرم کنند و تا سه روز نشاسته و زنجبیل در روغن گاو بریان کرده نبات آمیخته خورانند و شیره بادام
و پسته بنوشانند و دیگر تا ایام تسخین و تقویت مرعی دارند و بعد سه روز نان گندم با شوربای
مرغ دهند و غذا به پری معده و سیر نخورند و اگر بارد المزاج ضعیف المعده باشد پس بجای
حریره و حلویات صرف آب گوشت مرغ یا کبوتر بچه دهند و بعد روز نان گندم با شوربای
مرغ یا کبوتر یا تیهو یا دراج یا سمانی که دسومت قلیل داشته باشد خورانند و اگر حار المزاج
و موسم حار باشد پس حلویات معتدله دهند و بخور کبریت و خردل نسازند غرض که مراعات
این امور منحصر بر رای صائب معالج است و بهترین اشیا برای امزجه حاره شیر گاو است
و بجای آب استعمال آب چای ختائی یا عرق بادیان یا عرق بادرنجبویه یا عرق عنب الثعلب
یا گاوزبان حسب مزاج مناسب و بدفعات خوردن طعام قلیل قلیل مولد شیر کثیر است
و باید که شیر دراز کشیده یا تکیه زده یا بهر طریقی که بروی گران نیاید بنوشاند و آنچه
در عوام مشهور است که دراز کشیده نوشانیدن شیر موجب ریختن ریم از گوش طفلست
اصلا اصلی ندارد و غم و غصه و دیگر اعراض نفسانیه مفسد شیر هستند و بهترین شیر
شیر [illegible] مرضعه باید که از جماع اجتناب کلی دارد و نوشانیدن شیر موجب [illegible]

سکی وصحت وسیری ومزاج زن ست و اگر بچه قادر بر کشیدن و نوشیدن شیر بتمامه نباشد وبسبب فراوانی شیر تمدد و تدین بود پس باید که از طفل دیگر بکشانند یا بجذابه از آبگینه ساخته بکشند وصورت آله مذکوره بدین گونه است

تقبه آن بر سر پستان می چسپانند. واز ثقبه ب شیر می کشند

باب چهارم در تدبیر مولود

بعد وضع باید که تا سه روز بچه را از خشکی هوا نگاه دارند و ناف او را که بمشیمه اتصال دارد از بابهام وسبابه گرفته از طرف شکم بجانب مشیمه آهسته بمالند تا آنچه در وی از خلط و ریاح باشد بیرون رود پس بریسمان نرم که از روغن چرب کرده باشند روده را از دو جا یکی متصل ناف دوم بفاصله دو سه انگشت از آن و بعده روده را با آهن تیز از درمیان متصل کناره بند دوم ببرند پس از آن خرقه بروغن زیت آلوده بران نهند و عروق الصفر و دم الاخوین و انزروت و کمون و اشنه و مر علی السویه باریک سوده بر ناف منقطع که گاه بباشند تا زود خشک و ملتزق شود و اگر قدری مشک در آن گذارند باعث حفاظت طفل از مرض ڈبه و جمو که هست مولف این اوراق اطفال خود را اید الله عمرهم دانهای مشک در ناف گذاشته است گاهی عوارض مذکوره پیدا شدن آنها نگردیده اند و شستن آلایش طفل از آب گرم و نمک و سفیح و صابون و غسل دادن بآب گرم صابون بهتر است و احتیاط کنند تا آب بگوش و دهن و چشم طفل نرسد و اگر از طبیخ قسط و سنا و حلبه و صعتر و برنگ کابلی غسل دهند هم اولیست و بعد غسل بخرقهای ملائم و گرم بپیچند و طریق غسل آنست که قابله سینه اطفال را بر ذراع ایسر خود نهد و بدست راست غسل دهد و مالش کند و دستها و پایهای طفل را بجهات مختلفه برد باهستگی و نرمی تمام مثلا دستها را یکبار تا بکمر برد و یکبار تا بموخر سر رساند و همچنین پایها را به ابها برد و برد

وهر دو ساقها متقاطع ساخته بسرین رساند و باز جمله اعضا را بهیأت بهتر آرد
وهر روز نشاسته را بروغن گاو تر کرده بر بدن طفل می سایند باشد و از عمر اعضا اصلاح
و درستی عضو بشکل مناسب نموده باشد و بعد غسل و نشف رطوبات باید که تخت بر شکم
غلطانند بعده بر پشت بخوابانند و هنگام اغتسال بنرمی و آهستگی خنصر خود را بروغن آلوده
دبر طفل را منفتح سازد و پیوسته بینی را از میل مدور الراس نقره یا بینه بر سیخ پیچیده
صاف می کرده باشد و زیت الانفاق در چشم چکانند و چشمها را از خرقه نرم یا گلوله
نشاسته و روغن گاو از رمص پاک کنند و ناخن طفل تراشیده دارد و روز روز دو سه بار
تغمیز و شانه کنند و هرگاه در سه چهار روز روده ناف خشک شده بیفتد چیزهای مجفف مثل
خاکستر صدف و خاکستر پشم گوساله و رصاص محرق و هم خاکستر عصبی که بر باشنه گوساله
می باشد سفید ترست تا زمانی که نرمی در اعضای طفل ست و غایت این تا پنج
شش ماه است بچه را در قماط پیچیدن لازم دارند و بعضی قابلهای ناقابله از پستان
بچه رطوبتی بفشار شدید برمی آرند و بعرف خود دهانی و بابا می گویند احتراز ازان واجبست
و بچه را پیوسته در آغوش دارند و لباس پهن و فراخ بپوشانند و دران خانه که بچه باشد
شعاع قوی رسیدن ندهند و اگر موسم شدید البرد بود تا چهل روز در روز یکبار
دو بار غسل دادن انسب ست بشرطی که طفل قوی الجثه بود و اگر ضعیف الجثه یا موسم
سرد ست پس بفاصله سه روز پنج روز غسل دهند و بهترین اوقات غسل اول روز
تا دوپهر و بمکان محفوظ یا حمام بگرم بآب گرم یا طبیخ اشنه و برنگ و خطمیه و غیره
و تدهین سره پسر را تا چار ماه و دختر را تا دو ماه کافی ست و هنگام تدهین طفل مهرهای
پشت او را تا گردن از انگشت نرم بروغن چرب کرده نرم نرم بمالند اکثر اطفال

اگریه می کنند و شیر نمی خورند و باین تدبیر تغیر می شوند و چون هفت روز از ولادت گذرد
طفل را در مهد نهند و بلحن خوش ترنم کنند که مورث لذت طفل ست چنانکه از صدای
گریه نفرت دارند و تحریک مهد ریاضتی ست اطفال را و اگر در پس گوش و گردن و کش
ران سرخی پدید آید گل سرشو با برگ مورد یا برگ ده بپاشند و در موسم سرما صرف
پاشیدن گل سفید ست و سر طفل را چه در مهد و چه در آغوش پیوسته بلند دارند
و باید که از وقت تولد تا هشت پاس شیر ندهند تا خود اشتهای صادق پدید آید
و گریه کند و قبل از دادن شیر اندکی عسل بلیسانند و کام طفل بردارند و کام طفل
بهر چیزی که بردارند گاهی از آن چیز مضرتی نمیرسد چنانچه مولودی را بعقرب سوده
و نبات کام برداشتند هرگاه عقرب آزارش میزد ضرری پدید نمی شد و تا هفته در روزی
از سه بار زیاده شیر ننوشانند و مرضعه را باید که اول شیر خود سه بار بدوشد بعد
سر پستان در دهن طفل گذارد و بهترین شیر شیر مادر ست حتی که اگر پستان بی شیر
مادر هم بمکد از اکثر امراض محفوظ باشد و تا سه روز باید که شیر مادر ندهند که متعین ست
بل براد و به بلیته و عسل اکتفا ورزند و هرگاه افراط شیر باشد یا آنکه شیر از پستان
روان باشد پس اندک و بتفرقه بنوشانند ورنه در حلق مجتمع گردیده براه
خواهد ریخت و موجب اذیت طفل خواهد شد و مرضعه را تعدیل سته ضروریه مراعات
حفظ صحت واجب ست و اگر مرضعه غیر مادر باشد پس باید که مرضعه جوان مابین
بست و پنج سال و سی و پنج سال باشد و معتدل الجثه و قوی العنق و عریض الصدر
و عظیمة العضله و صلب اللحم و حسن الاخلاق و معتدل المزاج بود و از غضب
و غم و دیگر امور نفسانیه زود منفعل نشود و پستانش مجتمع غیر مسترخی و معتدل

و صلابت و لینت بود و شیر او معتدل القوام و المقدار سپید رنگ و شیرین مزه و قلیل الرغوه بود و این اوصاف شیر مقدم ترین دیگر شرائط ست و تعدیل قوام ازین معلوم می شود که یک قطره شیر بر ناخن گذارند اگر سائل شود رقیقست و اگر ثابت باشد غلیظ و اگر مائل السیلان بود و متوقف ماند معتدل ست و باید که باو هم بی گزند پسر زاییده باشد و فرزند او قوی و صحیح المزاج باشد و بعضی برانند که شیر دختر برای پسر و شیر پسر برای دختر مفیدست و بر وضع حمل او نه مدت کثیر گذشته باشد و نه قریب العهد بود و هنگام ارضاع از جماع و دیگر مفسدات لبن محترز باشد و سه روز قبل از ارضاع اغذیهٔ مناسبه خورانند و پیوسته تا زمان رضاعت نانِ گندم و گوشت بره و دیگر اغذیهٔ حسن الکیموس دهند و ریاضت معتدله و طعام ملایم کنانیده باشند و بعد شروع سالِ سوم فطام کنند یعنی از شیر باز دارند و قبل از فطام هرگاه طفل را خواهش تناول غیر شیر پدید آید اندک اندک اغذیهٔ مناسبه دهند و چنانکه زمانهٔ فطام قریب رسد در شیر تقلیل کنند و در غذا تکثیر نمایند

خاتمه باید دانست که مقصود بالذات درین رساله بیان بعضی اعمال ید بود که مخصوص تقمیط و وضع حمل ست و بیشتر کتب متداوله ازان خالی هستند پس برهمین قدر اکتفا کردم و دیگر معالجات امراض اطفال و تدبیر حفظ و صیانت اینها از روز وضع تا زمانهٔ نهوض برسالهٔ مستقله بیان کرده ام اگر مطلوب باشد از رسالهٔ مذکور که موسوم به **علاج الصبیان** ست باید جست حسبی الله و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر

الحمد لله رب العالمین که این رسالهٔ جنین تسوید شد طالبان و مغتنمِ شائقان

رهبر مبتدیان و اهلِ فهم و کمال را ارمغان بحواشیِ مناسب موضحِ مطالب اکثری

مشعرِ فوائد جدیده سراپا مفید زیب و زینت گرفته و هم از نقشهای رحم و جنین و صور

تولدِ طفل رشکِ ارژنگ و صنمخانهٔ چین گردیده اب رنگِ انطباع پذیرفت و نقشهای که

بعدِ انطباع شانه کشِ طرهٔ حصول شدند آنرا در آخرِ این رساله جلوهٔ زیبایش گردانید تا

متفحصِ دقائق در تلاش و جستجو پراگندگی لاحق نگردد و چون بعضی امراض اختصاص باطفال

داشت لهذا رسالهٔ علاج الصبیان ضمیمهٔ این رساله نموده شد تا ناظر بکیفیتِ علاج اول سرمایهٔ

علمِ تشریح و حقیقتِ طفل فرا اندوخته و بر غوامضِ امور کما ینبغی آگهی یافته وقتِ حاجت بمعالجه پردازد

و من الله التوفیق و بیده ازمة التحقیق

شکلِ رحم و فرج درمیانِ مثانه و معای مستقیم تراشیده نصفِ طولی

شکل جنین که از شکم برآمده مع مشیمه
ناف که یک طرف آن در
شکم طفل پیوسته و طرف
دیگر در مشیمه ملصق شده
و شکم طفل چاک کرده
رگهائیکه قسم ناف
بدان متصل است
و طمث از آن
در رگها میرود
معاینه
کنانیده

تصویر جنین که شکم چاک دارد

و نیم عروقی که درمیان طبقهای مشیمه از عروق رحم تولد یافته و جمله یکجا شده بقم ناف پیوسته معاینه کنانیده

نقشه غشیه مشیمه که از آن شکافته جنین را براورده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

زابر افگند قطره سوی یم	زصلب آورد نطفه در شکم
ازین قطره لولوی لالا کند	وزان صورت سرو بالا کند

سپس حمد آفریدگاری که الم یک نطفة من منی یمنی ثم کان علقة فخلق فسوی فجعل منه الزوجین الذکر والانثی آیتی ست از نشان صنعتش و نعت رسول مختاری که تهذیب اخلاق از بدو تکلیف عبادات بعد بلوغ جهت حصول طمانینت درین نکته ایست از اسرار حکمت او و منقبت آل اطهارش و مدحت اصحاب خیارش می گوید بنده اصغر حسین بن شیخ غلام غوث جعل الله مآلهما بالخیر که چون در هندوستان بجهت شیوع جهل و نادانی و تعاکس مضمون الرجال قوامون علی النساء علاج امراض بیشتر اطفال خردسال مفوض به پیرزالهای که از حلیهٔ علم و عمل عار بوده اند می شود و این امر موجب هلاک جمعی از ان معصومان می گردد معهذا برخی از وارسته مزاجان غور و تبصر را بکار نمیبرند و آن بدوات آنها دست کش نمی شوند و ازینجاست که اکثری از گروه طبیبان هم بسبب قلت ممارست این وادی لابلد هستند لاجرم اوراقی مختصر

موسوم به علاج الصبیان بضبطِ تحریر می آید و اکثر امراضیکه مخصوص بصبیان ست دشوای ایشان را نمی افتد اندراج می پذیرد من الله التوفیق و علیه التکلان

از جملهٔ امراضِ راس

ریح الصبیان ست که آنرا ام الصبیان و فزع الشیطان و ام الشیطان هم گویند علامتش آنست که دفعةً بیهوش افتد و دست و پا بپیچد و چشمها برگردد و کف در دهن پدید آید بالجمله حالتی شبیه بصرع عارض گردد چنانچه فقیر اکثر اطفال را بدین مرض معالجه کرده است و عوارض و آثار مرض را اندک اندک متفاوت مشاهده نموده طفلی دیدم که جبین و جفنین او متحرک بودند و سیاهی چشم جانب بالا متشنج شده تا آنکه سوادی در دیده مشاهده نشد و هر دو دست متشنج و مشت بسته و در تمام بدن اختلاج عارض شده و در بعضی هر دو لب و گردن مختلج بود و در بعضی نصفِ شق بدن اختلاج داشت و بعد این حالت طفل گریه کند و کسل و ماندگی عارض شود و علامت نوعِ مهلکِ آن آنست که زود زود دوره شود و شدید دورهٔ دوم از دورهٔ اول بیشتر بود و تا آنکه بر باغ و سر هم تشنجی رود و هر دو شیون و درو زنشق شوند پس باید دریافت که از مادهٔ گرم ست یا سرد مثلاً اگر غلبهٔ صفرا ست از حمی محرقه و حدت و گرمی ملمس بدن و تنفس و خشکی و تشنگی و امثال آن توان دانست پس بتر طیب و تبرید کوشند بادویه و اشربه و سعوطات و ضمادات و طلیهٔ بارده و تلیین بطن بشیافات و ضمادات و خورانیدن ادویهٔ ملینه و مسهله چون طبیخ خطمی و خبازی و اصل السوس مقشر مرضوض و پرسیاوشان و شاهتره و بیخ کاسنی و تخم کاسنی و کسنج و عناب و سپستان و عنب الثعلب و برگ گاوزبان و برگ سنای مکی با مغز فلوس و شیرخشت و روغن بادام و دوشیدن شیر مرضعه بر تارک و چند قطره در بینی و خرقه بشیر ترکرده بر تارک نهند

بر سر گذاشتن و روغنِ گل یا سکه مضروب بآب بر بدن مالیدن و اگر علامات غلبهٔ بلغم باشد
به تسخینِ آن کوشند و صعتر و مرزنجوش و جند بیدستر و هو و صلیب و زیره علی السویه مفید ست
و لعوقِ صمغ اجاص و دوا المسک و شیافِ فضله موش موثر بدان از رفک الله تعالی
و از کجا که در خصوصِ معالجهٔ این مرض بیشتر دیدم که زنانِ هندوستان از نقصانِ عقلِ خود
بمعالجهٔ این مرض ادویهٔ حاد و حارجی دهند و آنکه از مادهٔ حادم الصبیان داشته باشد
بهلاک می انجامد و اطبای معاصر که خود صفراوی المزاج اند بمداواتِ بارده می پردازند
و اطفالیکه سوءِ مزاجِ بارد داشته باشند جان بجان آفرین می سپارند و واجب بر معالج
انست که بهر دو جانب راگاه دارد و بعلامات و آثار غور و تامل و حزم و احتیاط کند و او لا
بدوای نرم بیازماید که دو اهم جاسوسِ بدنست پس از ان بمعالجه کوشد اما ادویهٔ مجربه
خاکسار اینست برای مادهٔ بارد جند بیدستر مشکِ خالص خونِ خرگوش خشک کرده مومیائی
اصیل ستِ لبان که خصی لبان ست مفردة او مجموعة ایضاً برگِ زقوم نصف طولی در لوع
سراج گرم کرده و آبِ آن افشرده و نقل با فلفلِ گرد یا دار فلفل و ... سائیده بنوشانند
ایضاً کرمی کوچک که در چوبِ درختِ چیک سینی می باشد و این حبه بیشتر طولی اعمی را نند
پس آنرا در شیر یا در حل کرده بنوشانند و کرم کاغذ که بصورتِ ماهی کوچک می باشد
همین تاثیر دارد و همچنین کرمیکه بر دیوارهای مکان می باشد در جوفِ غلافی بصورتِ تخم خربزه
و همچنین قدری چوبِ بیا را نگاه با فلفلِ سیاه مفید ست و کلس محددة الانسان قدراً ...
النفع و چکانیدنِ قطراتِ خونِ شیره گرما گرم در گوش و بینی و لطخ الراس بدان
اثرتام دارد و هم خونِ جانوری کوچک که در هندی می باشد در هندی لال و بعضی
اجیل گویند بدستور و حب السلاطین که صاحب جامع الجوامع ذکر آن نموده بس مفید ست

عسلِ خالص با عرقِ ادرک لیسانیدن سود مند است و تعلیقِ عودِ صلیب و نوشانیدنِ صلیبِ آن بعرقِ بادیان موثر چنانچه بیشتر اطفالِ خردسال را بدین مداوات صحت کلی حاصل شده و برای تلیینِ طبع این مسهل مفید است بادیان بیخ بادیان اصل السوس مقشر بادرنجبویه اسطوخودوس مُرّو مسهلی تخم بزرالقطونا رُبِّ سوس صبر سهاگه بریان برگ سنای مکی مغزِ فلوس خیار شنبر روغنِ بیدانجیر که حکمای فرنگ آنرا کستر آئل گویند و عطرِ بادیان که بزبانِ فرنگی ایسنڈ آئل نامند هر یکی بقدرِ حاجت بدهند و این مرض اطفال را از حین ولادت تا پنج سالگی بیشتر عارض میگردد و بعده بندرت و گاه باشد که بقروح و جوشش سر و ادرارِ مقام تحلیل رود و زائل گردد و گفته اند صرعِ اطفال بعهدِ بلوغ خود بخود زائل می شود بشرطیکه سوءِ تدبیر واقع نشود پس احوط آنست که اگر ماده قلیل بود هیچ دوا ندهند جز آنکه دست و پای او را بر گیرند و مضطر شدن ندهند و بمعالجهٔ مرضعه پردازند و از هر چه محرکِ این مرض ست طفل را محفوظ دارند چون آوازِ هائله و نظر بسوی اشیای براقه و مهبِ ریاح و بر بلندی بردن و بلند داشتن و ازینجاست که زنان اطفال را از دوش فراز کردن نمی دهند و از کرفس و گوشتِ گاو و بز و جماعِ مرضعه را محترز داینهٔ و بهترین تدابیر آنست که طبعِ اطفال را لین دارند و محتبس شدن ندهند و مهد و ملابسِ او را از مشک و عود صلیب مبخر و ترگردانند چون طفل بی سبب گریه کند از مقدمهٔ این مرض توان انست دوم **عطسهٔ متواتره** و این یا از ورمِ حار باشد که در نواحیِ دماغ افتد **علامتش** حمی و دیگر آثارِ ورم پیدا بودن **علاج** تبریدِ دماغ نمایند و روغنِ بنفشه و کدو و آبِ برگ کشنیزِ تر و برگِ عنب الثعلبِ سبز و کاهو و امثالِ آن و یا از برودتِ دماغ باشد پس بادروج نرم کوفته از راهِ انبوبه در بینی دمند و گردهٔ گوسپند یا بز را بسیخ کشیده کباب نمایند

وآبی که ازان چکد در بینی قطور سازند و نیز زعفران با قدری قند نرم سوده بر تارک سر
گذارند و بخور آن به بینی رسانند و سر طفل بخرقهٔ خشن بمالند و بسلیخه بو یانند و بر ضعه
ایارج فیقرا دهند و زبان طفل را بخرقهٔ خشن برگیرند و اندکی بکشند و نگاه دارند
تا آنکه لعاب بسیار از دهن برآید و اگر طفل قوی البنیه و عطسه از حرارت بود و طبیخ
قشور حب المحلب بر سرش ریزند و مغز تخم خیارین و خرفه هر یک سه جزو مغز بادام شیرین
چار جزو با نبات نرم بسایند و بلعاب بزر قطونا حب مفرطح الشکل عدس ساخته زیر زبان
دارند و رب السوس دو دانگ و سمک ا لرئل دو درم و تخم سلجفاة با شیر مرضعه طبخ داده
لعوق سازند و تجربهٔ مولف رسیده که در حار نوشانیدن سحیق زهر مهره با دانهٔ هیل
و طباشیر و در بار و سهاگه بریان خورانیدن مفید ست و تلیین طبع و مسهل که گهٹی
در عرف هند گویند نهایت سودمند و تکمید دماغ و گرم داشتن آن و تعلیق دار شیشعان
مسحوق و صره بسته نافع **دیگر عطاش** ست و این از نزول الیافوخ هم گویند بجهت
اینکه تارک سر طفل درین علت فرو می نشیند و عطاش بدین سبب نامند که عطش مفرط
لازمهٔ اوست و سبب این مرض ورم حار غشائیست از اغشیهٔ دماغ **علامت آن**
تشنگی مفرط و فرو نشستن تارک سر و گاه باشد که درد و وجع آن تا بحدقهٔ چشم رسد
و رنگ رو و اکثر بدن زرد گردد و گاه باشد که قبل از حدوث این علت بثورات
در سر ظاهر شوند **علاج آن** ترطیب دماغ ست از چکانیدن شیر مرضعه و لبن الجوار
در بینی و یافوخ و خرقه بدان تر کرده بر تارک گذاشتن و عرق برگ سبز عنب الثعلب
و عرق برگ سبز خرفه و عرق برگ سبز کشنیز با نشاسته و قدری روغن گل و اندکی
سرکه یا حنای تازه کوبیده بر سر تارک گذاشتن و هر چه بر سر نهند هر گاه میل

بستن پارهٔ اسرب مدور بر موضع مادۀ وقت مفید است تا زمان تالیف این رسالهٔ بنده مولف
هم دو طفل مبتلای این مرض آمد یکی هشت ماهه بود و سرش از جانب موخر بقدر سینه و بیضه
بزرگی و کلانی داشت از بیتری ساخت فرنگستان که مخصوص این کار است تسکین قسم زیادی
بر آمد بعده با ستعمال مراهم مدمله بسته شد و دیگری بعمر پنجساله و جمله سرش بزرگی بسیار داشت بزرگ
نگافتن آن موضع را مناسب ندیدم آخر کار جان بحق تسلیم کرد دیگر کزاز و آن تشنجیست
که ابتدا کند از عضلات ترقوه و ممتد و ساز د آنرا بسوی قدام یا خلف یا راستا یا چپا
و این را بفارسی ریحک گویند و این دو گونه است یکی آنکه از سوء تدبیر پیچیدن در
قنداق و قماط یا گرفتن در بر و دوش یا جبر آن خلع عظم گردد و این را بعرف اهل هند
هنسلی جانا گویند علاجش اعاده است بصورت اصلی بوساطت قابلهٔ هوشیار
یا طبیب حاذق و ماهر کار دوم بسبب رطوبت فضلات دماغی یا سدهٔ آن بهم
و آخر کار روند انها بهم افتد و این را کزاز ضاغط خوانند و لاعلاج ست و در عرف
هند جهوگا گویند علاجش آنست که اول طفل گریه کند و پستان کم در دهن گیرد
بعده قوت مکیدن ساقط شود و تحریک هر دو دست یا طلل گردد و ندانها بهم نشینند
و بیشتر این مرض بسبب برودت که از سوء تدبیر مرضعه بهم رسیده باشد عارض میگردد
و در هند تا اربعین احتیاط کلی می دارند علاجش آنست که در ابتدا بدن را بروغن
چرب نمایند و روغن نیم گرم در طشتی ریخته طفل را دران نشانند و محافظت از هوای
سرد کنند و دیگر تدابیر فالج و لقوه است و آنچه مولف تجربه کرده آنست که فی الفور
مسهل دهند باین اجزا بادیان اسطوخودوس بادرنجبویه مرود پهلی تخم ترهل
تکاره بریان انگزه بریان دارفلفل زنجبیل انجیر زرد مصبر بود بینه زیره سیاه مغز

عنبر نخوس روغنِ بید انجیر و روغنِ بادام یا عطرِ بادیان بسده مومیائی و مشک
جُند وخونِ خرگوش وستِ لبان وعطرِ دارچینی سفر ۃ او مجموعۃ دہند و زنجبیل
و دارشیشعان و قسط سابیده صُرہ بسته در گلو اندازند و برگِ تنبولِ بنگلہ یا جوزبوا
بسباسه و قرنفل خابیده لعابِ آنرا بر لوحِ چراغ گرم کرده بنوشانند و ہوای خانه
گرم کنند و اسپند و کبریت و فلفلِ سیاه و سبوسِ گندم بخور نمایند و ابابیل یا شپره
یا آشیانۂ بیا که در ہند جانوری ست معروف و آشیانۂ آنرا جهوجه گویند بر بالینِ طفل آویزند
و دو سه قطراتِ خونِ اخیل بر سر مالند و در بینی چکانند و کبوترِ صحرائی ذبح نموده از گوشت
گرم آن تکمید نمایند و خونِ شپره ہم در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن سودمند و فتیله از موم
و کبریت و نفط و قرنفل و خونِ شپره خشک کرده و خونِ بوزنه خشک کرده و خونِ اخیل
خشک کرده و خونِ خرموش خشک کرده بسازند و مقابلِ منخرین بسوزانند و از انجمله
کثرتِ بکا و سہر ست و این ہر دو را اسباب بسیار اند یکی آنکه بسببِ دردِ گوش یا درد
یا دردِ چشم یا جزآن باشد علاجش علاجِ عضوِ ماوف ست دوم آنکه بسببِ فسادِ شیر باشد
در معده علامتش آنست که شیرِ فاسد از قی برآید علاجش اصلاحِ شیر ست بهر تدبیری
که مناسب بود سوم آنکه بسبب الم و اذیتِ حادثه از تقمیط بود علاجش تدہین و مالیدن
بدن برفق ست چہارم آنکه مقدمۀ صرع بود کما مرّ ذکره و تدبیرِ جامعه درین محل
خوابانیدنِ اطفال در گہواره و غنا بلحنِ حزین و صرفِ طبیعت بلعب و بازی
و حیله های تنویم دیگر فرع در نوم یعنی طفل در نوم بسببِ دیدنِ خوابهای ہولناک
بترسد و سببِ این یا آنست که در بیداری از چیزی ترسیده باشد و آن صورت
در خیالش استقرار یافته ہرگاه بخواب رود حواسِ ظاہره معطل گردد و عقل ...

بیکار شود پس همان صورت خیالی جلوه نماید و موجب خوف او گردد علاجش
همین ست که بتدابیر و حیلهای مناسبه زوال خیال او نمایند و بران شی که از وی
ترسیده است دلیر گردانند و بلعب و بازی آن خیال را محو سازند و در ابتدا نیز
پاکیزه بشویند و غساله او بنوشانند و خاکستر استخوان سرطان با نبات بخورانند
و همچنین خرفه بریان با نبات یا کشنیز خشک بریان با نبات بخورانند یا بجهت امتلای
معده و فساد غذا ابخارات فاسد مرتفع شوند و متخیله در نوم خیالات هولناک مشاهده
کند و بترسد یا این که معده متاذی شود و باعث مشارکت و محاذات دماغ
هم اذیت یابد علاجش تقلیل طعام ست و خوابانیدن در گهواره و جنبانیدن آن
ولیسانیدن اندک عسل با مصطکی و طباشیر و دانه هیل و دیگر تدابیر جو دست ...هضم و تقویت
معده یا اینکه مقدمهٔ جدری و حصبه باشد و علاجش در مبحث او بیاید و گاه باشد
که از مادهٔ کابوس حالتی مانا بدان عارض شود و تدبیرش تدبیر ریح الصبیان ست
و دیگر فزع و یقظه یعنی ترسیدن در بیداری و سبب آن ضعف نفوس و قوت دراک
ایشانست علاجش همانست که در فزع النوم گذشت و دیگر زکام و نزله بیشتر
این علت بسبب رطوبت ادمغهٔ ایشان می باشد تدبیرش آنست که مرضعه را از نوشیدن
آب سرد و استعمال میوهای رطب بارد و حموضات ولبنیات باز دارند و سرهای
اطفال را با پارچهای ابریشمی و پشمی مثل شال یا فلالین که ساخت فرنگ ست
بپوشانند و به مرضعه و طفل حکم استعمال چای ختائی دهند چنانکه رسم فی زماننا آنجا ست
و دیگر وجع الاذن یعنی درد گوش علامتش آنست که گریه بی سبب بکند
واگر اندکی کبر داشته باشد دستهای خود جانب گوش آرد و اگر دست بدان رساند

گذارندهٔ گوش شود و اگر بنا گوش آن یا گوش بیرونی را حرکت دهند اذیت یابد و گریه کند و تسرو کردن به پیچد علاجش آنست که حضض و صعتر و ملح طبرزد و عدس و مرمکی و حب حنظل و ابهل مجموعةً او مفردةً در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افتیمون در آب جوشانیده بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن اشنه شفتالو جوش دهند انفع باشد و چکانیدن عسل یا زهرهٔ گاو یا آب برگ نیم یا آب برگ بکاین که آزاد درخت ست یا تخم رازیانه و ابهل خاییده قطور کنند و اگر ملح الطعام با قدری روغن گاو نیم گرم چکانند یا عرق برگ سکهه درسن یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوزبوا خاییده یا اندکی افیون با شراب دو آتشه حل کرده قطور کردن سفید و بابونه یا برگ عنب الثعلب و برگ نیم یا برگ بکاین در آب جوشانیده از لولهٔ کوچک که سوراخ آن بقدر منفذ گوش باشد بخور دادن سودمند ست و این بیچیدان بارها تجربه کرده که پزشکان فرنگ روغن پیه دنبه که بزبان شان ویل نامند و آن روغن زرد رنگ تند بوی باشد در هر قسم اوجاع اذن بلکه قروح اذن هم نافع ست **و اگر** وجع اذن بسبب حرارت باشد علاجش لحوق حمی ست پس یک دو زلو کوچک یعنی بچهای زلو در بن گوش بچسپانند و رعایت تلیین بطن ملحوظ دارند و شیر مرضعه تقطیر فرمایند **و اگر** سبب درد دخول آب در گوش باشد چوب بادیان یا گز باید بقدر سوراخ گوش گیرند و یک طرف آن پنبه پیچند و چرب سازند و مشتعل سازند و طرف دیگر آنرا اندرون گوش گذارند تا آب منجذب گردد یا پارهٔ اسفنج که ابر مرده باشد از ریسمان بسته در گوش اندازند و باز کشند مگر بهر حال چکانیدن دوای شدید البرد ممنوع ست **و اگر** درد گوش

بجهت قرحه بود و بعد انفجار قیح و مده آید علاجش آنست که قدری عسل با عرق برگ نیم
چکانند هرگاه زخم صاف گردد گلنگن و هول در سرکه نهاده در گوش نفوخ کنند
و برای انفجار اضمده و بخورات منضجه بکار برند مثل برگ نیم و برگ اکابن و برگ اس سندی
که بگلاباس مشهور است و برگ توت و جز آن و میده گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته
بیرون گوش بندند دیگر **حکة الاذن** یعنی خاریدن گوش اگر بسبب دیدان بود علامت و علاج آن
گذشت و **اگر** بی دیدان بود خاریدن گوش دلیل وسخ است و **علاجش** آنکه قدری حلبه در شیر زنان
پزند تا اثر آن در شیر حاصل آید پس در گوش چکانند و یا فتیله با عسل آلوده در گوش نهند سودمند است و **اگر** بخار
صفرا و سبب آن بود پس فتیله بروغن گل و خل آلوده در گوش نهند یا عرق برگ سنبهالو با عسل نیمگرم نموده بچکانند
دیگر سیلان رطوبت از گوش است و آن رطوبت صدیدی زرد رنگ است
و سببش یا قرحه باشد و **علامت** آن تقدم آثار ورم و بثور است و وجود درد
علاجش آنست که چند روز معالجه نمایند تا خوب صدید از آن آید بعده عسل در شیر زنان
پخته در گوش چکانند و قدری انزروت سوده بعسل ممزوج کرده در گوش
گذارند و یا از عسل و شب یمانی فتیله نهند و مرکی در روغن گل حل نموده نیمگرم در
گوش اندازند و **قانونی** که درین باب مستعمل فقیر است آنست که اولا عسل خالص
با عرق برگ نیم نیمگرم در گوش چکانند چند روز تا خوب ریم برآید و قرحه صاف گردد
پس از آن گلنگن و هول و پر طاوس و کاغذ سوخته و شب یمانی مفرده او مجموعه
نفوخ سازند و اگر جهت تنقیه از ریم برگ نیم در آب جوشانیده از راه مزرقه که
مخصوص بهر این کار است گوش را صاف کنند زود زود مفید است و همچنین قدری
مهاوڑ در شیر مادر حل کرده در گوش چکانیدن و قدری زبد البحر با شنجرف یا کوڑی

٥١ و خاصه آنست که چون انگشت در گوش نهند یا حرکت دهند یا نیمگرم در گوش چکانند آرام یابد ۱۲

٥٢ علاج خارش و سوزش اندرون گوش و آن بسی راحت یابد ۱۲

٥٣ و صندل و کافور در آب کشنیز یا آب عنب الثعلب سبز از خارج ضماد کنند ۱۲

٥٤ مشتخار ... گرم و خشک محلل اخلاط مراری ۱۲

سوخته در عرق لیمو آمیخته در گوش قطور کنند یا بسبب اینکه رطوبت در دماغ زیاده
شده باشد علاجش آنکه تقلیل رطوبت دماغ نمایند و قطعهٔ صوف در عسل و خمر و شبت و زعفران
و قلیل قطرون آلوده در گوش نهند و زعفران و عفص در شراب حل کرده چکانند و اگر
رطوبت اندک سیلان داشته باشد بهتر آنست که بحال خود گذارند دیگر رمد است
و آن عبارتست از ورم ملتحمه علاجش آنکه تا سه روز معالجه نکنند و کله پاچه غذا
مرضعه سازند و از غذای چرب و روائح طیبه پرهیزند و اگر چشم بهم چسپد پنبه با شیر
مرضعه آلوده نهند و قدری در گوش چکانند و پنبهٔ کهنه بدو دیگر با سرگین خر گرم نموده
به پشت چشم گذارند و بول گرم شستن نیز سست و شیر دختر برای [illegible] سپید
و زیره و مغز کردگان عن بلیغ نموده با آب دهن برکنند و [illegible] گذاشته [illegible] بمالند
و بر روی پنبه گذاشته شیر زنان دوشند و بر پشت چشم بیندند [illegible] شیر
حل کرده ضماد کنند و تشبیرج و سرگین خر با آب [illegible] تا [illegible] پس [illegible] آورده
قشر نموده مغز آنرا برگیرند و [illegible] آن نبات و مامیران [illegible] چشم
و اگر انزروت بشیر خر پرورده بجای مامیران داخل نمایند بهتر [illegible] یا شیر زن
این دو اینجه بر روغن آلوده بر سفال بر آب گذارند بسیده بر چشم نهند و بالای آن
قرصی از گل پاک سرشته تر نهاده [illegible] نموده سپاهانی و قرنفل و شب یمانی
بریان و افیون در ظرف کاسه از فوفل یا فلوس مسی سائیده با قدری روغن کنجد
در چشم کشند و بعضی برگ تمر هندی هم می اندازند و شب یمانی در پنبه پیچیده در دوا
برگیرند و از میل بچشم کشند و همچنین دو دوا افیون دیگر التصاق یعنی آن
بهم پیوستن هر دو پلک چشم است علاجش آنست که هر صباح چشم را بول گرم شویند

وسرمہ اصفہانی در چشم کشند یا دودہ چوب گز و مرضعہ را از تناول اشیای بادۂ رطب
منع سازند و اگر از صداع این حالت بہم رسیدہ باشد بتدبیرش پردازند دیگر شناثر
اشفارست یعنی ریختن پلک و این یا از فرط جفاف ست یا کثرت رطوبت
در اول سعوط شیر مرضعہ یا روغن بنفشہ و تکمید چشم باب گرم وشستن سر و بدن باب نیم گرم
واکتحال بحیق لادن با روغ سود مند ست و در دوم تدابیر تقلیل رطوبت فرمایند
دیگر غموض ست و این عبارتست از آنکہ طفل چشم خود را بپوشد و باز نتواند کرد
و در ہندی معروف بچہپان ست و سبب آن اجتماع رطوبات غلیظہ در سر ست
علاج اصلاح لبن مرضعہ است و مالیدن سر طفل بخرقہ خشن وغسل جمیع بدن
باب سماق وعطسہ آوردن و مولف این اوراق غسل را کہ از طبیخ برگ مکی رو
کہ درختی ہندیست خیلی نافع یافتہ و بریدن پلک بمقراض نیز سود مند ست و اگر
این مرض باطالت کشد بہلاک می انجامد پس باید کہ فی الفور تدارک آن کنند
ونوشانیدن طبیخ خوشہ مرکبی کہ حشیشۂ ہندی ست مفید یافتہ چنانچہ فرزند من
اشرف جبین بارک اللہ فی عمرہ بماہ ہفتم از ولادت بہمین عارضہ مبتلا شد و تدابیر
متنوعہ نمودم سودی نمی کرد آخر کار مرضعۂ دیگر نوکر داشتم و حبی بقدر موٹھہ از
فلفل و دار فلفل و زنجبیل و صبر و گوگرد و خون خرگوش و رودۂ خارپشت
و نکس ساختہ بخوردش دادم ہنگام شب تپ گرفت و لعاب رطوبت از دہن او
آنقدر بر می آمد کہ تمام شب بحرارت سید و سینۂ او را بر تکیہ گذاشتہ واژگون
دراز کردم و سیلان رطوبات علی الاتصال بود کہ سلسلۂ آن منقطع نمی شد
دو روز و شب بہمین حال گذشت و آخرش شفا یافت با آنکہ تن لاغر او بانا انجامید

بقالب تشریح گردیده بود و اینک ان شاء الله به پایانِ سالِ دوم ست و بعضی اهلِ تجربه شانها بر قفا و هر دو کفِ دست و پا می کشند و انتفاع می یابند **دیگر ایصالِ چیزی** در مجرای انف و این بیشتر از عطسه یا سرفه که هنگامِ خوردنِ طعام آید واقع می شود چه بسببِ حرکتِ عنیف چیزیکه در دهن باشد در مجرای انف جهد . همانجا بماند و طفل بسببِ ضعفِ قوت آنرا نتواند بر تابد خصوصاً طفلی که بتکلم نیامده که بیان کند و آنچیز در همانجا بماند و دغدغه نماید و متعفن گردد و بخارِ آن بدماغ رسد و بدین سبب همیشه مشوش باشد و بعد از غثی و میلی نماید و ضعیف و نحیف گردد و تنفس از انجانب نتواند کرد و هر ساعت دست بدانجانب برد و بمالد و ازینجاست که صورات خاریدنِ بینی را مقدمهٔ مرض می فهمند **علاجش** آنست که بینی را از اندرون و بیرون تمام چرب نمایند از روغنی که دران قدری موم گداخته باشند تا زود خشک نگردد و طفل را بر پشت بخوابانند و چند قطره در بینی چکانند و دهنِ او را بدست محکم گیرند و دهنِ خود بر منفذِ بینی مسدود نهاده بدمند و متعاقبِ آن در منفذِ مخالف بدمند تا آنچه دران باشد بروز نماید و آنچه از خارج در بینی در آمده باشد بهمین تدابیر بیرون آید و تهمل و غفلت نکنند چون دیر بماند متعفن گردد و فسادِ عظیم آرد و اگر آنچیز نمایان بود از موچینه یا منقاشی که برای این کار اهلِ فرنگ ساخته اند برآرند یا رشته ریشمین دو تا کرده از آن برارند **دیگر سدهٔ انف** است و آن بیشتر اطفال را عارض گردد بحدیکه قادر بر تنفس نباشند و سبب این رطوبات غلیظه هست **علاجش** اصلاحِ شیر ست و ریختنِ آبِ گرم بر سر آن و انکباب بر بخارات و مالیدنِ سر به ست بلاملیت یا بخرقه خستن **و از انجمله قلاع** است و آن بثورِ صغار اند که در غشای فم و لسان پدید آیند پس آنچه بی عفونت باشد قلاع نامند

ومحافظت از هوای سرد واجتناب از آب نمایند و قدری ایارج بعسل آمیخته از انگشت برین زبان مالند تا قی آرد و حبا از صمغ عربی وکتیرا ومغز بهدانه ورب السوس وفانید و لعاب بزر کتان باعسل لیسانیدن سودمندست وهمچنین لعوق شربت زوفا وایضا حبه سفید که درمیان سیاهی چشم گوسفند می باشد بگیرند وخشک نمایند و بانبات بسایند ودر شیر حل کرده بنوشانند ومرکی بقدر یک حبه خورانیدن سودمند وخورانیدن حلوای بادام مفیدست وکاکراسینگی در شیر مادر حل کرده لیسانیدن سودمند وآنچه بتجربه فقیر رسیده اینست که خستهٔ بلیله یا چوچی مکایا ماهی خرد که بهندی بهوریه مچهلی گویند سوخته با نمک خورانیدن انفع ست وهمچنین عسل را با قدری نمک بر آتش گذارند تا مروق شود پس زلال صافی آن بنوشانند وایضا عرق برگ ادرک وعسل ممزوج کرده قدری کاکراسینگی ودار فلفل سوده ممزوج نموده بلیسانند ونیز رب السوس خالص بی غائله که از ولایت فرنگ می آید وبزبان ایشان لیکرس گویند مفیدست وهمچنین شاخ گوزن محرق وبرگ پان بنگله با اجواین بر لوح چراغ گرم کرده وخاییده لعاب آن در دهان طفل انداختن سودمند دیگر ذات الریه که آنرا در هندی ڈبه گویند وهم عارضهٔ پسلی گویند علامتش سرفه وضیق النفس وهنگام تنفس گویا افتادن زیر قفس وگریستن واین دو گونه است یکی آنکه از مادهٔ حار بود دوم آنکه از مادهٔ بلغم بود

علامت قسم اول آنست که با تپ بود علاجش تلیین طبع بمطبوخ عناب وسپستان وثعلب وگل بنفشه ومغز فلوس خیارشنبر وشیرخشت وروغن بادام وشیافات لینه وبعد از آن آنچه در معالجه سرفه گفته شد بکار برند ودیگر مبردات مناسبه دهند ودر قسم دیگر تدبیر اینکه در ام الصبیان گفته شد بعمل آرند دیگر سوء تنفس واین بیشتر اطفال را

از نزولِ بلغم بر سینه می باشد علاجش بخنسه علاج سرفه هست و مالیدنِ زیت در بن
گوش و بن زبان و آب گرم در دهن چکانیدن و لعوقِ بزرکتان با عسل دیگر خرخره در خواب
و سببِ آن کثرتِ رطوبات است در ریه بعلت آنکه چون حرارت میل بباطن کند و رطوبات را
بگدازد و در ریه مجتمع گرداند پس مزاحمت مجرای تنفس شود علاجش آنست که ماء العسل
گرم گرم قطره قطره بخورانند و تخم کتان و زیره با عسل بلیسانند و رب السوس و در دهن دارند
وگاه است که این خرخره بسببِ صرع باشد علاجش آنست که چند سپند سعتر و شونیز
بخورانند و دیگر تدبیراتِ صرع بکار برند و گاه از زوالِ عضلهٔ طرجهالی باشد علاجش
اصلاح آنست بعد دفعِ آن دیگر انطباق مریست و آن عبارتست از بهم نشستن اجزای
مری و علامتش اینست که شیر و آب در گلو فرو برد دیگر اندک اندک و جرعه جرعه
و سببِ آن استرخای عضلهٔ ماسکهٔ فم مریست علاج غرغره با سفنج و ماء العسل عفوصت
دیگر فواق و این مرض اگر بکثرت باشد پس قدری جند در آب حل نموده بلیسانند
و اگر طفل شیرخوار باشد جند در سرکه حل کرده بلع نمایند یا در گلاب تر نمایند
و متحیر ساختن و غافل داشتن باشیای عجیبه مفیدست دیگر قی صریح و آن عبارتست
از قی که بافراط آید و این را سه سببست یکی بسیاریِ خوردنِ شیر علاجش باز داشتن
از شیر دوم اجتماع رطوبتِ بلغمی در معده علامتش خروج بلغمست در قی علاج قدری قرنفل سوده تنها
یا با آبِ سیب شیرین یا به شیرین خورانیدن حابساتِ ضعیفه مثل گلِ سرخ و قرنفل و عودِ هندی امثالِ اینها یا با
سیب یا به سائیده بخورانند و همچنین عودِ هندی سوخته در شیر حل کرده لیسانیدن مفیدست سوم
سببِ انصبابِ صفرا علامتش خروجِ صفراست در قی و دیگر علاماتِ آن علاج
زرشک سیب انبساق پودینه فلفلِ سیاه نمکِ طعام سائیده بلیسانند و طباشیر کیوده دانه هیل

وبشیر مرضعه حل کرده لیسانیدن سودمند. دفادزهر معدنی مفیدست وفادزهر حیوانی
نیم دانگ وگل ارمنی یک دانگ در آب سیب یا به یا امرود یا دوغ یا شراب نعناع خورانیدن
مفیدست وجوارش فواکه وشراب مصطگی وسکنجبین سودمند **دیگر ضعف معده** است
واین اکثر اطفال را بجهت فساد شیر عارض می گردد **علاج** اصلاح شیرست بحسب سبب
وجهت تقویت معده آب به با قلیلی قرنفل ومشک خیسانده نوشدارو دهند وسفوف ارطو
وپوست اندرون سنگدان خروس با نبات سفوف کرده دهند او دست این سفوف ...
بادیان پودینه دانه هیل زرنب زرنباد با نمک سیاه یا نبات واگر خواهند قدری عود هندی
ومصطگی اضافه کنند **دیگر تجبن لبن در معده** وآن عبارتست از بسته شدن شیر
در معده وبیشتر این عارضه بجهت آن می افتد که جهال انفحه برای حبس اسهال بخورانند
وهمدرین نزدیکی شیر می خورانند پس باعث انتفاخ شکم وغشی وتنگی نفس وعرق سرد
وتپ لرزه می گردد **علاج** شبت وپودینه در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته گرما گرم
بنوشانند وانفحه خرگوش با آب بالنگو مفیدست چه از خواص نیر مایه آنست که شیر سائل را
منجمد ومنجمد را سائل می گرداند وحب قرطم نیز همین عمل دارد ونیز قدری خاکستر چوب انجیر
در آب اندازند وقدری بدارند تا خاکستر ته نشین گردد پس آب صافی آن بگیرند وباز
خاکستر دیگر دران کنند همچنین پنج مرتبه عمل نمایند بعده این آب بخوردن طفل دهند
واگر ازین تدابیر نگذارد پس قی کنانند وشیر بز نوشانند که درین شیر خاصیت تند ...
شیر بسته است **دیگر اسهالست** واین اکثر هنگام برامدن دندان عارض می شود
علاجش آنست که بحبس آن مبادرت نمایند لیکن هنگامیکه بافراط انجامد پس اصل علاج
آنست که بتدبیر سرعت نبات دندان کوشند بدانچه مذکور شد وفادزهر معدنی با شیره زیره سبز

و بادیان و دانه هیل و املباشیه یا شیرهٔ برگ نورستهٔ اشغیلان یا شیرهٔ غنچهٔ ناشگفتهٔ انار ترش
و هفت قطعهٔ خزف سنگ تاب نموده دران سرد کنند و مغز بیل با اندکی نبات و اقل را بعد
هر مجلس در عرق برگ لسان الحمل نشانیدن و شیر تازهٔ بی نمک و گل ارمنی و صمغ عربی بریان
نقل کردن و زرده بیضهٔ مرغ نیمبرشت خورانیدن مفید است و **آنچه بتجربهٔ مؤلف رسیده**
آنست که کوکنار بقدر یک دو ماشه جوکوب نموده شب در آب تر کرده صباح بادیان بریان
و زیرهٔ سپید بریان در آب مذکور شیره بر آورده صاف نموده با نبات شیرین کرده بنوشانند
همچنین پوست درخت فالسه شب در آب تر کرده صباح آب زلال آن از نبات شیرین نموده
بنوشانند یا شیر درخت گولر در بتاسه بخورانند **قسم دوم** آنست که بعد باز گرفتن شیر عارض شود
پس بهترین **علاج** اعادهٔ شیر است و بعد از صحت در فصل و موسم موافق باز دارند **قسم سوم**
بسبب سدهٔ کبد یا باساریقا عارض گردد **علاج** آنست که بتقویت کبد و معده و مفتح سده
کوشند و بادیان و نوشادر و گهگاه خورانند و بهترین تدبیر نزد مؤلف آنست که حب
که از فرنگستان می آید یک حب صبح و یک حب دوپهر و یک حب شام بلع نمایند **دیگر**
اعتقال بطن است و این مرض اطفال را بسبب غلبهٔ رطوبات یا عدم انصباب
مراره با معا عارض میشود **علاج** زهرهٔ گاو و بخور مریم بر ناف طلا سازند و روغن زیت
بر شکم بمالند و شافه از صابون و زبل الفار و روغن بید انجیر یا روغن گل و شکر سرخ
یا عسل کنند و مسهل دهند **دیگر مغص است** و آن پیچش روده باشد **علاج** آب روغن زیت
قدری نمک آمیخته گرم نموده در مثانهٔ گوسپند پر کرده تکمید بدان نمایند یا پشکل گوسپند
در صره بسته تکمید کنند و نانخواه ساییده با سپیدهٔ تخم مرغ سرشته بر شکم طلا نمایند
و نیز خردل سپید و جوز بوا محرق و برگ سبز و خشک کرده و نانخواه محرق و برگ سداب

و تخم بلیون و انجدانِ محرق و مازریون مساوی الوزن در آب جوش دهند چون اندکی
بماند صاف نموده برابرِ آن روغنِ کنجد داخل کرده باز جوش دهند تا آب بسوزد و
روغن بماند پس قدری ازین روغن بر معده و مقعد بمالند ریاح بسیار مندفع گردد و نانخواه
بر آتش بخور کرده پنبه بدان گرم نموده تکمید کنند و قدری انگزه بریان یا سهاگه بریان
در شیرِ مادر حل کرده بنوشانند و گاه باشد که سبب آن سوءِ مزاجِ حار باشد پس تدبیر آن
کوشند و اصلاحِ شیر نمایند دیگر نتوِ سره است و آن عبارت از بلند شدنِ نافِ
طفل باشد و این دو گونه است یکی آنکه از روز ولود یا بعد از آن نزدیکی بسبب بد تدبیری
قابله بهم رسد علاجش اصلاحِ آنست از ربط و جزِ آن دوم آنکه بسیاریِ گریه یا صیحه
یا جزِ آن بسبب انشقاقِ صفاق گردد یا بسبب اجتماعِ رطوبات یا ریاح یا روییدنِ
گوشت زائد در پوستِ ناف یا بجهتِ انشقاق یا انفتاحِ عرقِ خون در آن موضع مجتمع
گردد علاجش آنست که از اشیای نفاخه اجتناب نمایند و قطعهٔ ثقیلی از اسرب
یا خرمهره که در آن اسرب سوراخ نموده و سوراخ پر کرده باشند بر روی آن
گذارند و بر آن پارچه بندند تا از آن موضع نجنبد و در تنگی کاسرات ریاح باستعمال آرند
و بستن کیسهٔ بادیان و نانخواه و زیره محروق مفید است و در رطوبی ادویهٔ محلله بکار برند
و سعد و آرد جو و سرگینِ گاو یا پشکلِ گوسپند ضماد نمایند و در لحمِ زائد بر حالِ خود گذارند
علاجش قطع است و در قطع خطرِ عظیم است لیکن اگر موی دمِ اسپ بندند و هر روز محکم
بسته گره داده باشند تا آنکه بمرور چندِ ایام ساقط شود مفید خواهد بود و آنچه از انشقاق
یا انفتاح باشد زلو چسپانند و درین حالت رنگِ سره نیلگون می باشد پس از
ارسالِ علق و ادویهٔ مناسبه علاج کنند و گاه باشد که سره بجهت ناقابلی قابله

ورم کند پس شنگار که بوجوبه است و ابوخلسا هم گویند و ملک الطم و روغن کنجد مخلوط کرده
اندکی بطفل بخورانند و بر ناف او نیز بمالند و مرداسنگ و اسفیداج با آب عنب الثعلب سوده
حوالی ناف ضماد کنند و اگر ریم در ناف افتد پس علامتش آنست که ناف او پخته گردد
و ریم دهد و حوالی آن سرخ شود علاج ذرورات مجففه بپاشند مثل مرداسنگ محرق مغسول
و اسرنج و سنگجراحت و گل ارمنی و دم الاخوین و کات سفید و غبار الرحی و امثال آن
و بر حوالی ناف صندل سرخ و جدوار و حضض با آب گشنیز تر ضماد کنند و اگر ازین تدابیر
زائل نشود و طفل از سه ماه تجاوز کرده باشد و عدد زلوی کوچک حوالی ناف بچسپانند
سپس آن ذرورات مجففه بکار برند دیگر زحیر و آن عبارت است از جنبش سعای مستقیم
علامتش آنست که طفل هر اندک مدتی محتاج تبرز گردد و اخراج نشود مگر رطوبتی قلیل المقدار
لزج مخاطی و این اکثر صبیان را بجهت رسیدن برودت باسافل عارض میگردد و گاه باشد
که از صفرا بود علاج اول حرف و کمون مساوی الوزن بکوبند و بیزند و بروغن گاو کشته
بسرشند و با آب سرد بخورانند و نیز گاورس یا خاکستر گز یا خاکستر پشکل گوسپند و خرقه
گرم نموده تکمیه نمایند یا طفل را بران بنشانند و نشستن بر آجر تافته و خرقه بران
نهاده سودمند است و در قسم دوم بزر بارده بخورانند و تا صدق و کذب زحیر متیقن
نگردد مبادرت در حبس آن نمایند و نیز زرده بیضه مرغ با روغن سرشته نیم گرم نموده طفل را
بران نشانند بنوعیکه در مقعد سرایت کند سریع الاثر است از انجمله دیدان است و آن
چار قسم می باشد یکی طوالی دراز که حیات نامند دوم عریض و پهن شبیه تخم کدو
و این را حب القرع خوانند سوم مدور و گرد باشد و این را مستدیر گویند چهارم ریزه
باریک شبیه بکرمیکه در سرکه بهم رسد و این را دود الخل نامند و این نوع را در هندی چنونه گویند

وبیشتر بهمین قسم باطفال عارض می گردد علاج اسهالست بپلاس پاپره ولسان العصافیر تلخ و آب کریله و فنتین رومی و برنگ کابلی و زهره گاو و شحم حنظل و مالیدن زیت الانفاق بر مقعد و بتجربهٔ مؤلف رسیده که مالیدن ٹرپن ٹاین که روغنی فرنگست و از جبال هم می آید خیلی نافع ست دیگر خروج المقعد و این مرض اطفال را بیشتر بعد اسهال و زحیر لاحق می شود علاج آنست که چرم غربال کهنه را بسوزانند و نرم سوده مکرر بر ان پاشند و جفت بلوط و مازو و دم الاخوین و کهربا و گل ارمنی و کات سفید هندی کوفته بیخته در پارچهٔ باریک بسته بردارند و در آب مطبوخ قشور رمان و آس و جفت بلوط و گلسرخ و شاخ گوزن محرق و کاغذ سوخته و شحم بز سوخته و شب یمانی و گلنار فارسی و مازو علی السویه در آب پز ند پس صاف نموده آبزن نمایند و جهت تحلیل ورم مغز فلوس خیارشنبر در آب عنب الثعلب حل کرده ضماد نمایند دیگر بول فی الفراش یعنی در هنگام خواب بول نماید بجهت برودت و ضعف مثانه علاج تسخین و تقویت مثانه است بسعد و خولنجان و کندر و حب الآس و جفت بلوط و قرفه و سنبل الطیب و گلنار و جزآن و مشک و جندبیدستر با روغن سوسن وغیره بر مثانه مالیدن و سفوف مصطکی و شاه بلوط و سعد کوفی و هلیلهٔ سیاه و قند خورانیدن و زیره و کندر و حب الآس مکید پنج مثقال نرم کوفته با عسل آمیخته معجون سازند و خورانیدن قلیلی جوز بوا علی الدوام مفید ست و در خواب چند مرتبه بیدار کرده بول کنانیدن از جملهٔ امراض صعبهٔ اطفال حصبه و جدریست که در هند چیچک و عوام شان سیتلا و ماتا نامند و در زبان انگریزی کو پاک و اسمال پاک و بزبان لاطن ویک سینیشن خوانند و علاجی برای حفظ ازین مرض بهتر از تطعیم که در هند به ٹیکا شهرت دارد نیست گو این عمل مخترع

سابق بیشتر باری از مرورِ دهور متروک بود اکنون حکمای فرنگ مهارتست دران
پیدا کرده کمال شیوع داده اند و وجه آن اینست که در فرنگستان چوپانهای لبان
یعنی شیر فروشان که بهندی گواله خوانند بیشتر ازین مرض محفوظ می مانند چون
بغور و امعانِ نظر برین حال تعمق و دقت دست داد در صددِ تفحصِ سببِ آن افتادند
معلوم شد که در پستانِ گاو قسمی از بثره می باشد و هنگامِ دوشیدنِ شیر زرد آب
آن بثره بر جلدِ دوشنده اثر می کند لاجرم در نسلِ ایشان وجودِ این مرض نادر افتاده است
ازان زمان طریقِ این زیاده تر شیوع پذیرفت تا آنکه فی زماننا در حبش و مصر و بغداد
و روم و ایران بکثرت تمام است و طریقش آنست که مطعم یعنی جراح از دستِ چپ بر
جانبِ زیرینِ ساعد را مستحکم گیرد که پوستِ بالای ساعد کشیده شود بعده از دستِ
راستِ خود نوکِ نشتر در عرض گرفته بسرِ نشتر مادهٔ چیچک آلوده خراش دهد و بنظرِ
احتیاط سه چار جا همین سان نشتر دهد و ماده را رساند و بر حالِ خود همینه بگذارد تا از
ملابستِ لباس مادهٔ آن زائل نگردد و باید که قبل از خراشِ جلدِ ساعد را از صابون وغیره
بشوید که اثری از چرک باقی نماند و نشتر غائر نزند که احتمالِ سیلانِ خونست و در
سیلان اندفاعِ ماده که سرایتش منظورست امکان دارد تا روزِ سوم حمرت در جلد
محسوس میشود و حکهای شدید عارض می گردد تا روزِ پنجم آبله بروز نموده تا روزِ هشتم
ترقی می پذیرد و در بغل هم ورم پیدا می آید بعد از خشکیدنِ آبله خشکریشه می افتد
و گاهست که بسببِ سوءِ تدبیرِ تطعیم یا ناقص بودنِ مادهٔ چیچک یا فقدانِ موادِ مرض
یا ضعفِ آبله بر نمی آید پس درین حالت تکرارِ عمل مناسبست و گاهی با وجودِ بروزِ آبله
مخصوصه که عبارت از جدریِ کاذبست بر می آید درین حالت هم تطعیم بار دگر می باید

وآبیکه درین آبله بهم رسد در ظرف زجاجی می گیرند که بوقت ضرورت بکار می آید
و همین ست مادهٔ چیچک که آنرا از سر نشتر ببدن می رسانند گو این عمل تطعیم بشرطیکه مطعم
ماهر بود و مطعمه مادهٔ تطعیم بهتر باشد تپ شدید عارض میگردد پس حفظ اطفال ازین وبال یقینی نیست
باری اگر این امر بسبب لاعلمی والیان یا سوء تدبیر یا فقدان مدبر دست ندهد و جدری
برآید پس علاج آن و تدابیر آن موافق تحریر سابقین باید کرد و بندی ازان درین مختصر
درج کرده می شود بدانکه جدری که آنرا آبله و موتیا گویند و در اصل چیچک همین ست
و آن بثوری اند بمقدار عدس و کلانی و در ابتدا سرخ می باشد و هنگام نضج سپید
می گراید و متقیح می شود و گاهی جدری مضاعف هم گردد یعنی در جوف یک جدری
جدری دیگر بر می آید و این را در عرف هند مونگیا گویند و چیچقا دانهای چند برآیند
از جدری اندکی بزرگتر و خاصه آنست که بی تپ می باشد و این را در عرف هند لاکهرا
نامند دیگر حصبه ست و آن دانهای سرخ و کوچک باشند مانند گرمی دانه که
متقیح نمی شوند بلکه سبوسی ازان می افتد و این امراض بسبب جوشیدن خون
عارض می شوند خواه جوشش خون بر سبیل غلیان باشد یا بطریق تصرف طبیعت چنانچه
در سن طفولیت بجهت پختن خون خام زیرا که خون کودک خام ست و چون بپزد و از حالی
بحالی بگردد ممکن نیست که جوش نخورد و این شاذ و نادرست که خون بجوشد
و بظاهر جلد اثری ازان پدید نیاید چنانکه در بعض اطفال مرئی گردیده و گاهی
که غلیان ناطبعی از اسباب خارجیه یا داخلیه باشد و این وبائی و متعدی می باشد
و جدری هر چند که زود برآید و زود تقیح پذیرد اسلم بود و آنچه دیر برآید و در تقیح
توقف شود و سیاه و بنفسجی رنگ بود و غائر باشد با خطر بود و همین را در عرف

در عرفِ هند سیتله جاتا گویند و جهتِ اصلاحِ هیچو جدری آنچه بتجربهٔ فقیر رسیده نوشانیدن
طبیخِ انجیرِ زرد و باجرا است و نوشانیدن حشیشه نیم هندی که کهندرُی خوانند با قدری
فلفلِ سیاه سفید و خورانیدن زرده تخم کبوتر صحرائی یا اهلی و منع کنند تا آنچه
بروز نماید و بغتةً غائب شود و غشی آرد و نفس متواتر زند بالضرور قاتل باشد
الا ماشاء الله و اسلم ترین علامات آنست که هوش و حواس برجا بود و میل بر غذا
و آب برجا باشد و نفس بترتیب سلیم زند و مقامِ قلب از بثور محفوظ ماند و علامت
تبِ جدری و حصبه آنست که پشت درد کند و بینی بخارد و سیلانِ اشک از چشم
بود و سرخیِ چشم و حمرت و جنتین و صداع و گرانیِ سر و بدن و دیدنِ خوابهای
پریشان و ترسیدن و سوزش و خارشِ جلد و قلق و غثیان و بهیچ دوا تسکین
نیافتن الا برای ساعتی و از جسم بوی ناخوش آمدن و زردیِ کفهای دست
و برخاستنِ مویهای پشت و سرخیِ آن و تشنج و چون این مرض عظیم الخطر است لاجرم
عادتِ اطبای متاخرین برین امر جاریست که دست از علاج می کشند و بحالت خود
بگذارند الا هوای خانه معتدل ساختن و خشایش که مصلح هوا و مصفی خون باشد
چون برگ نیم در آنجا گذاشتن باکی ندارد لیکن اگر آثار دیر برآمدنِ آن ظهور پذیرد
پس تدابیر که بالا مذکور شد از واجبات توان شمرد و هم بخوراتِ گرم زیر بستر
مریض اولیست و روائح مطیبه و عطریات بوییدن نافع است و مولف این اوراق
اطفالِ خود را چند دانه مسلم مروارید خورانیده و شیر اسپ مادیان نوشانیده است

خاتمة الطبع

بفضلِ مبدعِ بیهمال وخالقِ عدیم المثال رسالۂ مفیدِ مبتدیان ومعینِ منتهیان مسمی به علاج الصبیان از تالیفِ شریف وتدوینِ منیفِ طبیبِ بی بدیل حکیم فقید المثیل حاذقِ کامل متطببِ باذل جناب حکیم اصغر حسین صانه الله عن الکره والشین بتصحیحِ تمام وتحشیِ موضح المرام ماهرِ دقائقِ علوم حاویِ نکاتِ فنون حکیم خواجه محمد حسن حفظه الله عن حوادثِ الزمن باهتمامِ هیچمدان محمد عبد الرحمن بنِ حاجی محمد روشن خان علیه الرحمة والرضوان در شهرِ ربیع الثانی سنه ۱۳۲۲ هجری در مطبعِ مشهورِ نزدیک ودور مطبعِ نظامی واقع کانپور حلیۂ انطباع در بر کشیده در دیدۂ شائقان جلوه نمود

ومحشیِ ممدوح علاج بعضی از امراضِ کثیر العروضِ اطفال را

که از صاحبِ رساله مانده بود وحاجت بدان بیشتر

رو می نمود در آخرِ این رساله

اضافه فرمود

قال المحشی سلمہ حامداً ومصلیاً

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی نزل من القرآن ما ہو شفاء ورحمۃ للمؤمنین واذا مرضت فہو یشفین والصلوۃ والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین الذی فی شانہ وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین وعلی الہ واصحابہ الذین ہم حکماء طب الشریعۃ حافظون لعناصر الدین اما بعد می گوید بندۂ درگاہ رب ذو المنن محمد حسن صانہ اللہ عن مکارہ الدہر والزمن کہ سابق ازین رسالۂ مسمی بہ علاج الصبیان تالیف حکیم اصغر حسین صاحب بتحشیۂ تام موضح المرام این ہیچمدان سرانجام یافت لیکن چند امراض کہ کثیر الوقوع اند واز قلم صاحب رسالہ باقی ماندہ وانتباہ بران ضروری بود از کتب معتمدۂ طبیہ بر آوردہ وآنچہ بتجربۂ راقم رسیدہ وہم از افادات حضرت اوستاذی ومولائی جناب معلی القاب حکیم علی حسین صاحب مدظلہم العالی ودامت برکاتہم التقاط کردہ بقلم آوردم وضمیمۂ رسالۂ مذکور گردانیدم تا ناظران را ہنگام علاج بصیرت تام وسعادت مالا کلام حاصل آید وباللہ التوفیق وہو نعم المولی ونعم الرفیق ۔ ۱۱ تکملہ مرض تشنج ست

۵۱ وتشنج تنگیست در عصب کہ بدان نسبت عضلات متعلقۂ آن بسوی مبادی خود متحرک میشوند ۱۲

وآن چند نوع است یکی آنکه در تب شدید پدید آید علاجش تداوی تب کوشیدن و روغن
بنفشه یا بادام یا روغن گل بر اطراف فقرات و عضو متشنج مالیدنست دوم آنکه هنگام قبض طبع
حاصل شود و علامت آن نفخ و یبس طبیعت و فواقست علاجش حل طبیعت و تلیین
بشیافات و احتقان و ضمادات ملینه نمایند سوم آنکه از یبس دماغ و بیداری مفرط و کثرت
گریه افتد علاجش وجود یا تقدم اسبابست علاج منع سبب و ترطیب دماغ بتقطیر شیر دختر
در بینی و گوش نمایند و مالش روغنهای مناسب کنند و روغن گاو با نمک در کف پا مالیدن
برای حصول نوم عجیب الاثر است و هم بمهد نشانیدن و بطرف نوم میل کنانیدن بترنم
صدای رقیق که معمول زنانست و قدری افیون خورانیدن و برای گریه حیلهای اسکات
بکار بردن و خشخاش و تخم کدوی دراز و تربز و گل نیلوفر و بنفشه نوشانیدن چهارم آنکه
از کثرت رطوبت افتد و بیشتر همین سبب باشد علامتش امتلای نبض و بطوء آن و نزله
و زکام و نبودن علامات اخری علاج تنقیه بلغم و مالش ادهان حاره و تقلیل شیر و مرضعه
اغذیه ملطفه و مجففه خورانیدن و منضجات مثل اسطوخودوس و مویز و بادرنجبویه و مرزنجوش و تخم
و اصل السوس و غیر آن نوشانیدن اورام اللوزتین یا از غلبه بلغم بود که از دماغ ریزد
علامتش نزله و زکامست علاج آنچه بالا مذکور شد از نوشانیدن منضجات بلغم و تنقیه آن
و انگشت را بشهد و شب آلوده بر لوزتین بمالند و یا از حرارت دماغ باشد که رطوبت
بدان گداخته ریزش کند علامتش سرخی ورم و گرم بودن تالو و تشنگی مفرط
علاج تبرید دماغ بآنچه در عطاس گذشت ورم الحلق سبب آن گاه حرارت
دماغ یا غلبه صفرا و جوشش خون می باشد علامتش سرعت نبض و دشواری فرو بردن
چیزی و گاهی این ورم که از حرارت دماغ باشد بسوی پشت و عضلهای حلق و لب

وبیس گردن ممتد می شود علاج تبرید بالغ و طلیه بارده مثل طحلب و کشنیز و صندل و آرد جو و حضض و گیرو باستعمال آوردن و احتقان با سپستان و عناب و آلوی بخارا و تمر هندی و ترنجبین و گلقند و آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی سبز و روغن گل و نمک نمودن و گرد سماق و زرور و رب طباشیر و کثیرا و تخم خرفه و نشاسته با قلیل کافور باریک سایده در لعاب اسبغول حبوب سازند و در دهن دارند یا بشیر مرضعه دهند و کشنیز و عدس و پوست اخروٹ و تخم کاسنی و تخم کاهو و عناب و برگ شاهتوت در گلاب و عرق عنب الثعلب غرغره کنانند و گاهی این ورم پخته شود و منفجر گردد پس اول با آب برگ نیم و شهد غخاوا کرده قدری سرکه آمیخته نیمگرم غرغره نمایند بعده روغن گاو یا روغن بنفشه یا ادام و آب گرم غرغره سازند و همچنین غرغره شیر تازه بشهد آمیخته تا زخم خوب پاک شود پس انزروت و سنگجراحت و کهربا و دم الاخوین و اسفیداج و سفیده بیضه مرغ سرشته بلیسانند و اگر منفجر نشود از مازو و گلنار و پوست انار ترش و شب و گرد سماق و زرور و غرغره کنانند اگر ازین کار نبرا برا از انگشت شق کنند یا از نشتر که خاص برای این کار ست شگاف زنند و اگر از ماده بلغم بود علامتش تهیج رو و چشم و بسیاری لعاب و ریزش نزله و زکام علاجش احتقان با برگ سنا و ترید و مویز و انجیر و سپستان و خطمی و مغز خیار شنبر و آب برگ چقندر و گلقند و ترنجبین و روغن گل و نمک لاهوری و بیاهری و عسل و یا رب انگور و سکنجبین عنصلی و آب برگ ترب و عاقرقرحا و یا با پوست اخروٹ و آب بادیان غرغره کردن و در حالت جمع ماده بوره ارمنی در طبیخ انجیر غرغره نمایند و حلتیت و نوشادر و بوره ارمنی باریک سائیده در حلق دمند و اگر ضرورت افتد عسل بلادر زیر حلق طلا سازند تا ریش گردد و زرد آب ازانجا برآید و غرغره

بشهد سرکه نفع ادویه است چون علت بآخر رسد موم سفید با روغن سوسن آمیخته از بیرون
طلا نمایند و تربیت قوت خورانند و گاهی در فک اعلی دو دانه صلب بر می آیند و آنرا
اهل هند چور دانت می نامند و از مس انگشت محسوس می شوند و این مرض اکثر در اول
شیرخوارگی عارض میشود و بدان سبب طفل گریه می کند و شیر نمی نوشد علاج باستگی تمام
کبس نمایند تا منشق نشوند که موجب هلاکت است و اگر درین امر غفلت شود بهلاکت میرساند
و خود بخود منشق میشوند دران وقت هیچ علاج (یعنی علاج ۱۲) سود نمیدهد جنون و این مرض باطفال
بندرت واقع میشود و سبب آن گاهی استیلای ماده سوداویست بدماغ و بیشتر
از نوشیدن شیر مجنونه حادث می شود علاجش دشوارست و کمتر به میشود پس تنقیه
ماده سوداوی نمایند و ترک شیر فاسد فرمایند و ترطیب دماغ کوشند صریر الاسنان فی النوم یعنی
بهم سودن دندان در خواب و سبب آن اجتماع رطوبت بورقیه لذاعه است علاج
مصطگی در روغن گاو گداخته یا روغن قسط بر گردن و شهد بر دندان مالیدن و
براده آهن وقت خواب بدهن طفل انداختن و پرنیل کنجد بگلو آویختن عجیب الاثر است
انتفاخ العین یعنی آماسیدن چشم سبب آن ریح یا فضله بلغمیه رقیقه است یا
مائیت و عروض آن اکثر در موسم گرما و عقیب مد و چیچک میباشد و گاهی در عقب
عارض میشود و بگوشه چشم میل می نماید گویا اثر گزیدن مگس است و خارش کنند
و مائل کمد اللون باشد و از غمز نشان نپذیرد و علاج حضض در شیر زن حل کرده
طلا کنند و از طبیخ بابونه و بادروج بشویند و با سفنج که بسرکه و آب گرم تر کرده باشند
تکمید سازند و ضماد برگ بید انجیر و بابونه یا شیاف ابیضا و شب یمانی و صبر زرد
و زعفران و فوفل بآب عنب الثعلب سبز بکار برند و گاهی از گزیدن مگس یا پشه

بسرسد علاج حش زهر مهرهٔ خطائی و قدری فلفل سیاه یا آهن سابیده طلا کنند و گاهی
بسبب سهر و یا از ورم جگر تهیج عارض شود علاج حش ازالهٔ سبب است **سلاق**
یعنی گنده شدن پلک اکثر از کثرت بکا و گریه عارض شود علاج استعمال طفل بلاغب و اگر مادهٔ
اکاله بورقیه سبب آن باشد چشم سرخ بود و موی پلک بریزند و این هم اکثر بعد رمد میشود علاج عدس
در گلاب جوشانیده ضماد سازند و برگ خرفه و برگ کاسنی و روغن گل و سفیدهٔ بیضه ضماد نمایند و سماق
و عدس و پیاز و گل سرخ در آب کاسنی حل کرده طلا کنند **انتثار الاهداب** یعنی بریختن موی پلک
اگر از مادهٔ بورقیه باشد تدبیر آن گذشت در سلاق و اگر از نیامدن مادهٔ شعر بود علاج آنکه حرارت
کنند دادویه [illegible] در چشم کشند مثل حجر ارمنی و لاجورد و دخان کندر و قشور صنوبر و تخم [illegible]
و روشنائی [illegible] باسلیقون باستعمال آرند و اگر از یبوست ساده بود پس طبیب [illegible] بود **قذی**
یعنی افتادن چیزی در چشم علاج باید که چشم را مطلق نمالند و از آب نیم گرم بشویند و شیر زنان
بچکانند و از پارچهٔ نرم یا پنبه بسهولت بگیرند و اگر برآید [illegible] صاف کنند
و اگر جانوری صغیر الجثه باشد مثل پشه در چشم ترکنند و باز صاف نمایند و اگر چیزی صلب و خشن
باشد مثل سنگریزه یا ریزهٔ شیشه یا موی [illegible] برارند و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و شیر زنان بچکانند
شعیره و بهندی گهانجنی نامند و آن [illegible] مستطیل که بکنار پلک نزدیک پلک پیدا شود علاج
ربوند چینی و ذباب مقطوع الراس یا پس افگندهٔ مگس مضغ یا خرمهرهٔ کلان در آب سابیده طلا کنند
و کشمش چاک کرده نیم گرم بران نهند و آرد جو کنده بروزه مخلوط کرده تکمید سازند و انگشت [illegible]
و یا خستهٔ خرما در آب حل کرده طلا نمایند **حول** یعنی کج شدن حدقهٔ چشم سبب آن استرخاء
عصبهٔ محرکهٔ حدقه است گاهی از صرع و گاهی از رسیدن صیحهٔ شدید و گاهی از خواب
بیکطرف و گاهی بعد چیچک واقع می شود علاج در ابتدا اصلاح پذیرست باین طریق

که چیزی ازان بجانب خلاف بچسپانند یا چراغ بدانجانب روشن نمایند تا بتکلف میل بجانب خلاف کنند
وحدقه راست گردد و در صرعی بتدبیر صرع پردازند **رُقه** یعنی گربه چشمی سبب وی بیشتر رطوبت
علاج در مدت چله چند مرتبه شاف زعفران سائیده میل حسب یا از موم سفید شیاف ساخته
در چشم کشیده باشند و صدف سوخته بروغن زیت حل کرده بتارک بمالند و میل بحنظل تر آلوده در
چشم کشند **شرناق** و آن فزونی شحمست که بر جفن بالا پیدا می شود و چشم از گرانی وا نشود
وچون آنرا درمیان دو انگشت گرفته بگذارند بلندی ظاهر ماند و چشم تر و زکام و نزله و عطسه
لاحق بود **علاج** تنقیه بلغم کنند و اقراص بنفشه خوراننده و اصلاح غذا فرمایند و بعد تنقیه
باسلیقون کبیر چشم بکشند و بجنابش محلله تکمید سازند پس اگر به نشود بناچاری اشگافند در غ
با حتیاط تمام و بعد الیتام زعفران و حضض و شیاف ابیض با مینا طلا سازند **ورم بن گوش**
که بهندی کرمل نامند **علاج** حضض و جدوار و بابونه و مغز خیارشنبر در آب عنب الثعلب
یا کشنیز تر سائیده ضماد کنند و چون غلبه خون بود زلو بقفا چسپانند و آرد جو در آب کشنیز
حل کرده ضماد نمایند **ورم العنق** اکثر در صبیان هنگام تپ بلغمی و فساد هضم پدید آید
و علامت آن تبیج رو و صاحبیت رنگ ست و تپ لین **علاج** بتقویت معده کوشند
و شیر با غذا کم دهند و بمرضعه تلطیف تدبیر کنند و نیکوترین غذا نخود آب با اندکی دارچینی
و فلفل سیاه و شوربای مرغ که در و چقندر و گزر پخته باشند توان داد و عوض آب
عرق بادیان یا عرق عنب الثعلب و خاکستر چوب درخت انگور و سعد و اذخر و سنبل الطیب
در آب عنب الثعلب سبز و سرکه آمیخته ضماد سازند و مروقین و ماء الاصول و ماء البزور دهند
و اگر اسهال هم باشد آب بارتنگ سبز و زرشک و تخم بارتنگ بریان خشک بنوشانند **و گاهی**
این ورم بصلابت می گراید **علاجش** روغن مصطکی بر معده طلا کنند و قیروطی و مرهم داخلیون

ضماد سازند **دُبَیلة المعدة** یعنی در باطنِ معده ماده جمع آید و مِدّه گردد **علامت آن** ثقل و
تپ و ضربان و وجع و چون مده شود در اعراض سکون ظاهر آید و هنگام انفجار قشعریره و نافض
در اعضا پدید آید و اسهالِ مِدّی و خونی یا قی عارض شود و آماس فرو نشیند **علاج** چون ماده
مجتمع شود آرد حلبه و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته شود و جمع
اگر خود بخود منفجر نشود باید که شیر تازه یا آب گرم بنوشانند پس با هستگی از دست تحریک نمایند و بعد انفجار
صبر با آب کاسنی یا ماء العسل و شیر بدهند که خوب صاف شود من بعد بمدملات پردازند و غذا در اول
نشاسته و آش جو و زرده بیضه و در آخر قدری حلبه و شبت افزوده **ورم الکبد** بدانکه کبد را
دو طرفست یکی محدب و دیگر مقعر و نشان ورم محدب هلالیت و رست و علامت ورم مقعری کثرت
فواقست پس اگر سبب حار باشد **علامت آن** لهیب و شدت تپ و حمرت بول و وجع و عطش و تمدد
شراسیف و سعال یابس و تنفس و تهیج اطراف و روی **و علامت** سبب بارد تب لین و ربما صیبت
رنگ و تهیج اطراف و مائیت بول یا حمرت آن **علاج** بدانکه ورم محدب با دار تحلیل باید و مقعر
بملینات و اگر قبض باشد بتلیین کوشند و اگر طبیعت بلین و استطلاق بود بطرف قبض میل فرمایند
و ادویه صالحه باوائل ورم حار آنست آب کاسنی و آب عنب الثعلب سبز با سکنجبین و آش جو و آب
عصی الراعی و آب بادرنگ و آب انار بعده آب کشوث با قلیلی افسنتین و چراته و دیگر ادویه و اقراص
مخصوصه و ضماد در ابتدا بقوابض و رادع نمایند مثل آب برگ خرفه و حی العالم و گل سرخ و صندل
و حضض و کافور اما افراط در مبردات نسازند و در اواخر بمحللات با قوابض ضماد نمایند مثل ایرسا
و اسارون و اشنه و جعده و صعتر و شیح و حب الآس و فوه و مصطکی با قدری روغن سوسن یا
روغن نرجس یا روغن زنبق یا روغن مصطکی تا صلابت حادث نشود و در ورم بارد ادویه
محلله منضجه و مرخیه با قوابض بکار برند مثل اذخر و سنبل و گل سرخ و سعد و بابونه و اکلیل الملک و مغز خیار شنبر

ومصطکی دار سار ایسته ازین هر چه مناسب داند ضماد آرند و مدرات و مفتحات حاره و حواره ملینات

حاره بنوشانند و شربت بزوری بیار جامع النفع ست **دُبیلة الکبد** بیشتر بعد ورم حاری شود و علامات

آنچه در دبیله معده گذشت و این مرض عظیم الخطر و مهلک ست **علاج** ماء الشعیر با سکنجبین و با لعسل

با اندکی نشاسته و زرده بیضه و روغن بادام و یا خیاری با خندروس بنوشانند و چون منفجر شود

تدبیر آن همان تدبیر که در دبیله معده گذشت و این قرص با سکنجبین یا شربت ورد خورانند **قرص**

دم الاخوین و کندر و بزرالهندبا و بزرالکرفس مصطکی مساوی الوزن در آب بارزنگ قرص بندند

و غذا درین وقت آش جو و سکنجبین و زرده بیضه نیمبرشت و حریره ملینه و شیر شتر و برای تقویت

ماء اللحم و گوشت بزغاله و گوساله و طیور ربا بازیر و زرده بیضه بخورانند و اگر بضرورت در ابتدا

احتقان خفیفه بعمل آرند روا باشد بمثل آب برگ چقندر و مرو قین یا بطبیخ بعض اصول و لبلاب

و تخم قرطم و ترنجبین و گلقند و مغز خیار شنبر با روغن گل و نمک استعمال فرمایند تا باد هفت حال آید

ورم الطحال حال آن مشابه حال کبد ست و بیشتر از برودت و غلبه سودا پیدا میشود

علامت آن نقصان هضم و تخفیف وازمان آن وصلابت در طحال **علاج** باد و یه

مدره قویه پردازند و ادویه مانند بیخ کبر با سکنجبین بزوری که لک طبیخ اشق و ترمس و یا بزر الکرفس شود

و برگ جهاؤ و بزر الحماض و بزر سرمق و ثمرة الطرفا و انجیر و کدوی دراز خشک کرده با سکنجبین طحالی

بخورانند و بضرورت تنقیه فرمایند و ضمادات بمثل اشق و پشک بز و یا ریاح و آتش دان و یا سنداب

و یا چلیدشتی این همه در سرکه پخته با کبریت اصفر باستعمال آرند و مرهم و صبر و اشق یا انجیر و سنداب

در آب برگ کلکر و ندا و سرکه پخته ضماد سازند عجیب الاثر ست و همچنین خردل

باریک کرده در شهد سرشته ضماد ساختن **و اگر حرارت** باشد تخم خرفه و کدوی

و تخم کاسنی سکنجبین ساده بنوشانند و برگ خرفه و گل ارمنی و حضض و جهاؤ در سرکه سائیده ضماد نمایند

هیضه و آن حرکت مواد فاسده غیر منهضمه است بقی و اسهال بدانکه این مرض سخت ترین
امراض است حدوث آن بیشتر در حرارت هوا و وبا می افتد خصوصاً در ربیع و خریف و سبب سابق
آن سوء هضم و فساد طعام بعده هیجان اخلاط فاسده و احتراق آن و انتشار آن در عروق و اکثر درین وقت
آثار سمیت هویدا می شوند و بسبب غایت حدت و لذع آن رطوبات بدن نیز بقی و اسهال خروج می یابند
و قلق و کرب و اضطراب و عطش و تشنج و غور عینین و برد اطراف بدن و حبس بول پدید می آید و نبض صغیر
و متواتر شده بسقوط می انجامد و چون فساد بغایت رسد لباسیت سواد اطراف و بدن
و سقوط صوت عارض می شود و گاهی بسبات می گراید و گاهی منکر اللون عفن خارج می شود پس
درین صورتها امید صلاح بعید و گاهی بفواق هلاک می گردد اما گاهی اگر اسهال زنگاری
و اصفر بدفع طبیعت یا تدبیر صناعت پدید آمده و ماده بتمامه خروج نموده بسلامت حال می گراید
و گاهی لحوق تپ و سرعت نبض و آمدن بول علامت خیر دیده شد **علاج** عمده تدابیر تبدیل
مکانست و خصوصاً در وبائی بدان مقام که در انجا حرارت این هوا نبود و اگر متعسر باشد اصلاح
هوای آنجا فرمایند باستمام لخالخ و بخور حاره یا بارده باشیای مناسبه مانند گلاب و کافور و زعفران
و صندل و مصطکی و قرنفل و سعد و اذخر و ساذج و عود و وج و سرکه و پوست انار و سیب و به
و آبنوس و جهاؤ و اهل و پیاز و کندر هر چه بهم رسد و تدبیر داخلی آنکه تا ماده فاسد یا غذائی
خارج میشود حبس آن ننمایند مگر بوقت غایت سقوط قوت و کثرت اسهال اما آنجا که شائبه غذا
یافته شود بقی یا باحتقان توجه باخراجش بیشتر دارند و احوط آنست که استعمال دوا و غذائی مثل
سکنجبین و آب گرم زود انداز ند و همچنان مرخیات معده پیرامونش نیارند بلکه مثل گلاب
و عرق بادیان و غیره کفایت نمایند و اگر حرارت پیدا نبود قدری آب پودینه هم مفید و بوقت
سقوط قوت و غلبه برودت بمقویات پردازند مثل تریاق و جدوار و تسخین اطراف فرمایند

وادهان حاره بمالند و برای تشنج هم تمریخ بادهان حاره و روغن گل و کمادات مسخنه مفید ست

و همچنین برای تحلیل نفخ و برد معده و فواق که بسبب دیدان و ارخای رطوبی باشد و اگر

طفل هوشیار باشد برای دفع فواق پوست قافله کلان و تات کهنه و پر طاوس و یا پودینه خشک

در چلم نهاده قلیان کشانند هذا من اهل التجربه و روغن مصطکی بر معده بمالند اما وقتیکه عطش

والتهاب و غلبه صفراویت و احتراق باشد و شائبه غذا ظاهر نشود آب آلوی بخارا و تمر هندی

و گاهی با قلیلی زرشک بنوشانند و در حالت شدت آن از یخ و عصارات مبرده نیز بکاهند

و همچنان ضماد صندل و کافور و گل سرخ و غیر آن سودمند ست و گاهی حاجت می افتد

با حتقان پس بحقنه لینه بمثل آلو و تمر هندی و گل بنفشه و شکر سرخ یا ترنجبین و یا گلقند و آب

عنب الثعلب و آب کاسنی و روغن گل و نمک بپزد و ازند و گاهی بقبض و حبس احتیاج میشود

وقتیکه بعد دفع مادهٔ فاسده اسهال باقی ماند پس دران وقت قدری نارجیل دریائی

و زهر مهرهٔ خطائی در عرق کیوڑه و گلاب سائیده دهند و گاهی برای تسکین ثوران حرارت

آب ماست و آب لیمو و آب انارین و آب جو سید هند و باید دانست که در حالت تخمه نوم معین

هضم ست و هنگام برد اطراف و بدن و انحطاط قوت ترک آن بهتر و ازانجا که این مرض

بسبب شدت وحدت در قلیل زمان متغیر و مختلف الاعراض ست طبیب حذاق را شاید که

بغایت توجه بعلاج آن مصروف ماند چه که لحظه بلحظه صورت جدید پدید می آید و بعلامات و

اعراض مختلفه بی تحقیق سبب و ثوق امر مغلط نباید افتاد بسا ست که برای تنقیه مادهٔ

خبیثه نظر بانضغاط نبض و کرب و تشنج حاجت احتقان می افتد و از احتقان تشنج می افزاید

و گاهی گرسنگی مفرط پیدا می شود و شکایت آن بدان درجه غالب میبود که بغشی می انجامد

و در هیچ حال تامل باید کرد که اشتهای صادق ست یا کاذب و شکایت آن شدید ست یا نه پس

پس اگر اشتهای صادقست و نبض صحیح مخطور نباشد پس بعد دفع فساد باتمام و انقای ما لا کلام
غذای خفیف و لطیف با حموضات بتدریج خورانیدن مضایقه ندارد و من بعد بانعاش قوت
مشغول باشند و اگر اشتهای کاذب بود و نبض ممتلی و از فرط اشتها قوت متحلل شود و در نبض صغر
یا سقوط آید فاناظور گیرد درین وقت شی لطیف قلیل الغذا مثل آب انار و آب جو و آب دوغ
بدین ضرورت هم گاهی مجوزست چه علت که طبیعت اسکونی از اذیت ماده فاسده رو نماید و
فی الجمله قوت و انعاش حاصل آید و بر ماده عاصی الخروج غالب آمده بتمامه دفع کند و مشهود گردیده که
بعد این حال اسهال بخاری و صفراوی که سرخ خارج شدند و آثار حرارت زائل گردیدند و بعد
دفع فساد و اصلاح طبیعت اگر رغبت بطعام نشود آب پودینه و آب لیمو آب زرشک بدهند و بوی کباب
و اطعمه لذیذه مطبوعه بویانند **الحدبة و ریاح الافرسة** چون زوال فقرات را گویند یا بجانب
داخل یا بجانب خارج و گاهی زوال عظام قص هم بدان شامل بود و آنرا تقصع گویند و گاهی سبب
زوال ریاح غلیظ هم بود و آنرا ریاح افرسه نامند و اکثر از رطوبت فالجیه می باشد و گاهی از طعام
قبل الوقت حادث می گردد و بقراط گوید کسیکه او را از ربو و سعال این مرض عارض شود قبل
از روئیدن موی زهار پس آن مهلکست و گاهی از ضربه و سقطه بهم رسد و گاهی از ورم حار
رو نماید **علاج** در ورمی حلبه و تخم کتان و بیه ماکیان و مغز ساق گاو و بنفشه و خطمی آمادس
ضماد کنند و نطول سازند و روغنهای گرم بالفعل بمالند و فلوس خیارشنبر بروغن بادام آمیخته
بنوشانند و بروغنهای گرم بالفعل که در وی بیخ خطمی و تخم کتان جوشانیده باشند حقنه نمایند
و آنجا که غلبه بلغم و ریاح باشد تنقیه آن بطریق معلوم نمایند و گاهی در ترکی مدرات و ضمادات
فالنفعه و تمریخ کافی بود و نزد بعضی روغن بید انجیر با شربت با الاصول و البزور بدهند باشد
و گلقند که در مصطکی و انیسون باریک سائیده مخلوط کرده بخورانند بود و سودمندست و بعد تنقیه روغن سداب

و روغنِ غار و روغنِ عاقرقرحا و روغنِ سر و مالیدن نفع دهد **نسخهٔ روغنِ عاقرقرحا** فربیون
انگزه فلفلِ سیاه جُند شحمِ حنظل مساوی الوزن گرفته بکوبند و یک اوقیه ازین ادویه گرفته بروغن
سُداب یک رطل انداخته در آفتاب نهند و بعدِ دو هفته آن روغن صاف کرده ادویهٔ مذکوره
بدستور باز دران روغن انداخته در آفتاب بدارند و چند مرتبه بهمین نوع کرده باشند **ایضا**
ابهل شیح جوز السرو عاقرقرحا مرزنجوش اکلیل الملک قردمانا اذخر سلیخه مساوی گرفته در آب
ترکرده بر آتشِ نرم بجوشانند پس صاف کرده یک حصه ازین آب گرفته نصف وزنِ آن
روغن اندازند و بجوشانند تا روغن بماند و باز یک حصه ازان آب داخل کرده بجوشانند تا روغن
بماند و همین سان چند بار پس جُند و فربیون و ابهل باریک سائیده اضافه نمایند و باستعمال آرند
و از ادویهٔ اغذیهٔ مرطبه و نفاخه پرهیزند **حمیات** بدانکه حمی حرارتِ غریبیست
که در قلب اشتعال یافته بواسطهٔ روح و خون در تمام بدن منتشر می شود و بافعالِ طبیعی
ضرر میرساند و تعلقِ این حرارت اوّلاً یا بجرمِ بدنست و آنرا دِق گویند و یا بروح و آنرا یوم
نامند و یا از عفونتِ اخلاط باشد و آنرا عفنی خوانند و سببِ عفونت در اکثر وقوع سده عروق
و گاهی اسبابِ خارجیه می باشد و عفونت یا داخل العروق باشد یا خارجِ آن **اما خون** پس
عفونتِ آن داخل العروق میبود و فقط بسببِ آنکه خون خارج العروق نیست و گاهی خون
گرم شود و غلیظ و افزون گردد و در هر دو صورت مطبقه نامند و غیر عفنی را سونا خس هم می گویند
و در اطفال اکثر در هنگامِ برآمدنِ چیچک می باشد **و علامتِ آن** ناگسا بیدنِ تپ
تعفنِ بول و براز **اما صفرا** پس عفونتِ آن اگر خارج العروق است آنرا غِب و غبِ دائره گویند
و علامتِ آن یک روز راحت داده تپ کردن ناقص شدید و اگر داخل العروق است
آنرا غبِ لازم نامند **و علامتِ آن** لزومِ تپ بعد یک روز شدت شدن و این عفونت

اگر قریب قلب و فم معده و حوالی آن بود محرقه نامند **و علامت آن** شدت عوارض و زمانه راحت و خفت محسوس نشدن و مادهٔ غب اگر صرف صفرا بود غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود و ترکب او شدید باشد که ماده واحد گردد غب غیر خالص نامند و اگر هر دو ماده جدا متمیز باشند شطر الغب خوانند و علامت آن ظهور آثار هر دو خلط **اما بلغم** عفونت آن اگر خارج العروق باشد آنرا بلغمیهٔ نایبه گویند **و علامت آن** هر روز نوبه کردن با دیگر آثار بلغم و اگر داخل العروق بود آنرا مواظبه خوانند **و علامت آن** یکسان بودن تپ و لینت آن **اما سودا** چون تپ آن در صبیان قلیل الوجود است لهذا ذکر آن فرو گذاشتم اکنون بعض امور ضروری بیان می کنم **بدانکه** حمیات را چهار زمان می باشند یکی ابتدا دوم تزاید سوم وقوف چهارم انحطاط و این را اوقات کلیه گویند و چون این اوقات در هر نوبه یافته شوند آنرا اوقات جزئیه نامند و هرگاه مرض بانحطاط رسد از هلاکت امن گردد و گاهی عند الموت آثار مثل انحطاط پیدا می شوند و آنرا افاقة الموت می گویند شناخت آن سقوط و انحفاض نبض و انتقاص قوت است **و بدانکه** طول نوبه از زمان مرض دلیل بر دی ماده است و شدت آن و نطاول اعراض دال بر غلظ و کثرت آنست و هر قدر که ماده لطیف و خفیف و کم باشد قلت عوارض و خفت آن خواهد بود **و بدانکه** نبض در ابتدای نوبه صغیر و منضغط می بود و اعیا و کسل و برد اطراف نمایان و در تزاید نوبه عظم و سرعت نبض و کرب و قلق و در جمله عوارض شدت پدید آید و در وقوف نوبه حال مستوی و سکون حاصل شود و در انحطاط نوبه تناقص عوارض و میلان نبض باعتدال یا بسرعت قلیل ظاهر گردد **علامات خون** سرخی بدن و روی و بول و درور عروق و عظم نبض و سرعت آن **علامات صفرا** غثیان و قی صفراوی و عطش و التهاب و زردی بدن و بول یا حمرت و ناریت و رقت آن و سهر و صداع و برد و قشعریره

و نافضِ شدید سریع السکون **علامات بلغم** رصاصیتِ بدن و تهیج رو و برد و نافضِ قوی
و قئ بلغمی و سپیدی و زبدیت و غلظتِ بول و لینِ نبض و نبودنِ علاماتِ صفرا و خون **معالجات**
الحمیات بدانکه امرِ علاج در حمی مختلف براغراض است گاهی بتبرید و تلطیفه حاجت می افتد هرگاه
ماده و سموم حار بوده باشد و گاهی بنضج و استفراغ ضرورت میگردد وقتِ کثرتِ ماده و گاهی حرارتِ حمی محتاج
تلطیفه و کثرتِ ماده اعنی استفراغ می بود درین هنگام اول بتلطیفه پرداخته بعده باستفراغِ ماده پردازند و اگر تحمل وقت
و ضعفِ بدن مانعِ استفراغ بود بمسهلات لینه و حقنات خفیفه احیانا تنقیص خلط فرمایند و رعایتِ قوت از اغذیه
لطیفه هم ملحوظ دارند اما کثرتِ تبرید بلاضرورت یا استعمالِ منضجات و مدرات قویه را بتدا نشاید که موجبِ غلظ و طولِ مرض
می گردد و سکنجبین با زلالِ آلوی بخارا جامع النفع است و گاهی بدفعِ سبب توجه کرده می آید اگرچه باضدادِ علاج
مرض بوده باشد مثل ورم که سبب تپ بود و تبرید مضر و مُسهل است پس منضجات و مدرات معتدل اقلیله السخونه ضرورت
میگردد بلکه ورم اگر در تپ حادث شود رعایتِ ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امورِ علاجِ حمی بر دفعِ ورم
مبنی است و گاهی اثرِ حمی بعدِ اخراجِ ماده هنوز باقی می ماند پس مسکنات و مبرداتِ لطیف کافی بود و اگر
مادهٔ قلیل غلیظ در عروق باعثِ سده و عفونتِ اخلاط باشد و دفعِ آن از اسهال نگردد
لاجرم بمحللات و مفتحات مع رعایتِ تبرید رجوع کرده آید مثلِ بادآورد و شاهتره و گلو و اذخر
و افسنتین و تخمِ کاسنی و غیرِ آن با دیگر ادویهٔ مدرهٔ بارده و از اطبای فرنگ درین حال استعمالِ
بعضِ اشیای قوی الاثر مثلِ بارک و کنین مشهور شده اطبای یونان هم مجوز می دارند و نافع
یافته‌اند و باید که استفراغ بیومِ بحران واقع نشود و بحرانِ تپهای دائره یومِ نوبت آنها است و در تپهای لازمه بدین منوال

۱	۲	۳	۴	۶	۷	۹	۱۱	۱۳	۱۴	۱۵	۱۷
۱۸	۲۰	۲۱	۲۴	۲۷	۲۸	۳۰	۳۱	۳۴	۳۷	۴۰	

و بعدِ این عشرینیات یعنی ۶۰ و ۸۰ و بعدِ این اربعینیات و ایامیکه مابینِ اینها واقع اند

ایام مسهل اند و در امراض غیر مزمنه اگر طبیعت بسیار غافل نباشند و بر وقت نوبه بحران
معده را از غذا خالی باید داشت الا در حالت غایت ضعف پس اول از نوبه غذای لطیف
قلیل مثل ماء الشعیر یا آب انار بخورانند و طفل شیرخوار شیر بنوشانند و سکنجبین اگر تلطیف و تدبیر
متعسر باشد و گاهی از شی لطیف کاری نمی آید بسبب خوف سقوط قوت درین هنگام غذای
سریع کثیر التغذیه قلیل المقدار بتفاریق بخورند **ف** ماء الشعیر در تپ حار بهترین اغذیه است
و بهترین دوا سکنجبین **بدانکه** اکثر ماء الشعیر در معده ترش می گردد و نفخ می آرد پس
رقیق آنجا بهترست و سکنجبین را با ماء الشعیر در معده جمع نمایند بلکه سکنجبین را اول روز بنوشانند
تا اخلاط غلیظه را قطع نماید و بعد دو ساعت ماء الشعیر بخورانند تا بنسبت خود با در ادرار یا بعرق
دفع کند و باید که ماء الشعیر در حالت قبض طبیعت ندهند تا وقتیکه تلین نکنند **معدلات**
خون و صفرا ابردات اند چون تخم کاسنی و تخم کاهو و کشنیز و عناب و گل سرخ و آلو بخارا
و تمر هندی و خرفه و گل نیلوفر و بهدانه و صندل و تخم خیارین و اسپغول و عرق بید و نیلوفر
منضجات صفرای غلیظ برگ گاوزبان آلو بخارا سپستان تخم خطمی
گل بنفشه تخم خیارین سکنجبین **منضجات بلغم** اصل السوس مقشر مویز تخم خطمی بادیان
گل بنفشه خارخسک برگ گاوزبان سکنجبین **مسهلات صفرا** برگ شاهتره گل سرخ
گل بنفشه آلو بخارا تمر هندی گلقند آفتابی مغز خیارشنبر روغن بادام ترنجبین شیرخشت
شربت ورد دیگر **مسهلات بلغم** برگ سنا تربد مویز مغز خیارشنبر گلقند روغن بادام
این همه حسب حاجت و موقع بکار برند شربا و حقنة **و برای اطفال شیرخوار**
طبیخیکه منقی معده و بدن از رطوبات و صفرا است و آنرا در هندی گهٹی گویند نسخه اش
اینست عناب مویز سپستان آلو بخارا هر یک یک دانه گل بنفشه بادیان گل سرخ

برگِ سنا یا برنگ عنب الثعلب خطمی هر یک چهار سرخ مغزِ خیار شنبر شش ماشه گلقند چهار ماشه ترنجبین شیرخشت هر یک سه ماشه همه را جوشانیده صاف کرده بوقتِ فرصت و رحمت از تپ بنوشانند **علاج مطبقه** اگر آثارِ بروزِ چیچک ظاهر باشند دست از تبرید و ملینات باز دارند و بتدبیرِ جذبِ ماده طرفِ خارج بپردازند و اطبای حال خاکشی با عرقِ گاؤزبان و عرق کیوڑه و چنین حال می دهند و اگر حرارتِ شدید و رقتِ خون بود شربتِ عناب دهند و اگر طبیعت مستطلق باشد بحبس گرایند و آنجا که خوفِ چیچک نباشد مسکنات و مبردات مثل آلوی بخارا و کاسنی و بهدانه و غیرِ آن یا سکنجبین یا شربتِ عناب یا شربتِ نیلوفر یا شربتِ کادی بنوشانند و تلینِ طبیعت سازند و عطریاتِ و لخلخِ بارده ببویانند و غذا آبِ فرنی یا آشِ جو با شربتِ نیلوفر یا شربتِ عناب **علاج غب خالص** اگر در ماده حدت و موسم حار بود خرفه و خیارین و آلو و نیلوفر و دیگر مبردات و مسکنات حسبِ حاجت بنوشانند پس اگر کفایت نکند بملینات و معدلات پرداخته تنقیه فرمایند و اگر صداع شریک باشد پای شوئیه بادویهٔ بارده مثلِ گلِ خیرو و نیلوفر و جو کوفته و قاشِ خیار و کدو و برگِ کنار با اضافهٔ نمکِ شور کنند و کفِ پا از پارچهٔ خشن یا از دست مالیدن و ساقین هم سودمند است و تبریدِ طلیهٔ بارده قبل از تنقیه بر سر نرسانند که بیشتر بسرسام می انجامد و بر قلب برود از صندل و کافور و گلاب و آبِ خیار و کدو و مانند آن تسکین گذارند و اگر طبیعت خود بخود دفعِ ماده می نماید چنانچه شاید درین هنگام بر طبیعت گذاشته آید و غذا آبِ جو رقیق و آشِ جو و آبِ معصور رمانین بهترین اغذیه است و اگر کفایت نکند مزورات اسفاناخ و کدو و خیار و مونگ یا ترشی آلو یا لیمو توان داد و بوقتِ لرزه سکنجبین با آبِ گرم بنوشانند و در **محرقه** افراطِ تبرید بیشتر از غبِ خالص مطلوب است و شربتِ صندل و شربت

وشربت حماض اترج وشربت آلو وآب سرد نوشانیدن وهوا را سرد ساختن وبتبرید

قلب پرداختن نفع تمام دارد وآنجا که طبع نرم بود آب انار که مع تخم کوفته باشند سودمند ست

واز دوای قوی خصوصا در ابتدا مسهل نه دهند وجهت تلیین تمر هندی وآلوی بخارا با شیرخشت

بدهند **علاج غب غیر خالص** اول منضجات قلیلة البرودت مثل عناب وسپستان وخارخسک

وتخم خیارین وبنفشه وشاهتره وآلوی بخارا وسکنجبین بنضج خلط مشغول شوند واگر غلظ در ماده

زائد بود شاهتره وقلیل افتیمون وتخم خربزه واصل السوس وخطمی وگلو ومانند آن با ادویه بارده

مخلوط باید کرد وبعد نضج بعد تنقیه از مسهلات مناسبه یا احتقان با مغز خیارشنبر وماء الشعیر وروغن

مع ادویه دیگر بفرمایند وبعد تنقیه وسلامت احشا اگر حرارت صرف باقی ماند تبرید بتدریج افزایند

واگر حرارت از بقیه خلط غلیظ بود ملطفات ومفتحات مثل بادآورد وافتیمون وشکاعی وشاهتره

وگلو واقراص مخصوصه مداوا کنند وشربت بزوری بارد ومعتدل وسکنجبین بزوری بغایت

سودمند ست واگر مرض طول کشد وعلامت غلبه بلغم یا ورم احشا پدید آید پس قرص گل یا

قرص افتیمون یا قرص غافث حسب حال ووقت توان داد ودر صورت ورم بعلاج ورم کوشند

علاج بلغمیه تبرید قلیل برعایت حمی بفرمایند ومنضجات وملینات قلیل السخونت باستعمال

آرند **بدانکه** در بلغمیه لازمه در اعمال منضجات وملطفات چندان دلیری نباید کرد زیراکه

بیم باشد که در تزاید ماده لطیفتر گشته بدماغ برآید وسرسام آرد ودوای قوی مسهل ندهند

وگاهی درین تب آمیزش صفرا می بود واز انسبب هم بسبب حرارت حمی ماده رقت بعد سه روز

حاصل میشود پس درین حال از ادویه ملینه تنقیص خلط کنند وبا نضج اخلاط پرداخته تنقیه تام نمایند

ومروقین وسکنجبین وگلقند انفع الاشیاست واز ورم احشا خبردار باید بود بلکه اگر رعایت

معده وطحال وجگر از ابتدا ملحوظ دارند بهتر ست وعلاج این تب حسب اقسام بلغم مختلف ست

بلغم شور و در حدت قریب بصفراست و علاجش ہم قریب بعلاج آنست و بلغم حلو متوسط الحال و بلغم
حامض و غیر آن بارد الاقسام ست پس بحسب تقویت حرارت و نفس ماده از تبرید و تسخین و تقطیع و نضج
رعایت کرده باشند و بعد تنقیه اگر بقیهٔ قلیل موجود ماند بملطفات و مفتحات چنانکه سابق
ذکر یافت پردازند و چون ناقص شده پیدا شود آب گرم بنوشانند و قدری سکنجبین اول از نوبه
بلیسانند و تلطیف تدبیر اگرچه نافع ست مگر بنظر از مان مرض کمتر کرده آید و نان با شوربای
طلا هم بر ضعف دهند بشرطیکه شدت حرارت تپ یا موسم مانع نباید درین صورت با شرکت
بقول بارده میتوان داد و بر وقت نوبه خلوی معده ضرورست اگر بضرورت آب نخود دهند بنوشانند
مضایقه نیست **دق الشیخوخة** و آن خشکی ست که بر مزاج مستولی شود و سبب آن برد ست
و ضعف قوت که غذا مشابه جوهر عضو نمی شود و باعضا نمیرسد و این یا عقیب اسهال عارض
شود و یا از جهت صلابت معده و جگر و یا از کثرت مبردات و حبس حرارت و یا از رسیدن
بخارات ردیه بارده بقلب و انطفای قوت حرارت مزاج و یا از غلبه حرارت در حالت ضعف
و نحافت و اذابت آن رطوبات اصلیه بعده خصا دان **علامات آن** تقدم این اسباب و بیاض بول
و برد ملمس و لاغری بدن و صلابت نبض و بطوی آن مگر چون ضعف بنهایت رسد و یبس غالب آید
در نبض تواتر حادث شود **علاج** در ابتدا تدارک کرده آید و بهنگام استحکام علاج پذیر نیست اما برای
تسکین خاطر ماء اللحم با شیرهٔ بادام و قلیلی مشک و عنبر بدهند و دارچینی و عود و مقل و زعفران با شربت انار
که بشهد ساخته باشند بخورانند و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و شهد و شیر گاو بنوشانند و دادن مناسب
و در بدن بمالند و کله و پاچه و نخود و گندم و انجیر و خسک و گل بابونه در آب جوشانیده و روغن بنفشه و روغن کدو
و روغن بادام آمیخته احتقان کرده باشند و معاجین طیبه حاره و جدوار و تریاق استعمال آیند و شوربای
بچه مرغ خورانیدن مفید است و هر سبب که باشد رفع آن کنند و توجه بانتعاش حرارت دارند

الاورام والبثور بدانکه ورم اماسیدن عضوست بسبب آمدن ماده فضلیه اندرون آن پس اگر مقدار کثیر در آید ورم گویند و الا بثور خوانند و سبب آن یا کثرت ماده است که طبیعت گران شود و بعضو ضعیف دفع نماید و این عضو اگر با عمل باشد انفعال تام حاصل گردد خصوصاً اگر عضو واسع المجاری بوده باشد یا ضعف قوت غاذیه عضو متورم که بسبب نقصان هضم ماده فضلیه بارده غیر نضیجه متولد شود و بتدریج بیفزاید و گاهی از اسباب خارجیه مثل ضربه و سقطه یا گزیدن جانور مثل زنبور و مگس حادث می شود و لحظه بلحظه اماس گردد بدانکه ماده حاره شدید الاذی و سریع البرء و گاهی قاتل باشد چون مقارن عضو کریم بود و گاهی ماده حار باحتراق رسد و بآکله منجر گردد و آن هم خالی از خطر نیست و ماده بارد خصوصاً یابس خفیف الاذی و بطی النضج و عسیر الدفع است و همچنین اگر در عضو کثیر المفاصل و یا کثیر الاعصاب و یا بعید از اعضای رئیسه واقع شود و یا در ماده غلظ پدید آید پس اصلاح آن دشوارست و ورم گاهی تحلیل آید و بمده گراید و منفجر گردد و گاهی بناسور انجامد **علامات ورم دموی** سرخی و درد عضو و ثقل و شدت انتفاخ و **علامات صفراوی** اشراق و حمرت ناصعه مائل بزردی و شدت التهاب و خفت وجع **علامات بلغمی** لینت ورم و برودت لمس و سپیدی لون **علامات سوداوی** سختی ورم و کمی وجع و تیرگی لون **علامت ریحی** خفت و رست **علامات نضج** و مده زردی لون و نرمی موضع و کم شدن وجع بعد شدت **معالجات** بدانکه ورم اگر کثیر المادة بود بعلاج تنقیه و ضمادات و طلیه مناسبه اصلاح گیرد و اگر خفیف و رقیق المادة باشد بعلاج خفیف مثل تبریخ و طلیه لطیفه صلاحیت پذیرد و گاهی بی تدبیر بدفع طبیعت زائل شود و اختیار دوای قوی و غیر قوی بحسب شرافت و ذکاوت موضع و خساست آن و قرب و بعد از اعضای رئیسه می باید و در حالت کثرت ماده و احساس امتلا دوای محلل یا مبرد قوی قبل از تنقیه استعمال

نتوان کرد که خون فساد و تحجر ست و همچنین دوای گرم و حاد اگرچه ماده بارده باشد نباید کرد
که موجب وجع و تحلیل لطیف و تحجر کثیف ست و شیخ فرموده که در اوائل رادع قویه در اورام
ادویه قویة التحلیل نا جائز ست که موجب تغلیظ ماده و باعث وجع و جذب ماده دیگر ست و استعمال
مبردات قویه گاهی عضو را فاسد می کند و تخضر مودی میشود حتی که آب سرد هم خالی از خطر
نیست الّا وقتیکه ورم خفیف و شدید الحرقة و موسم هم حار بود و استعمال رادع در ورم که نزدیک
عضو کریم یا مدفع آن بود هرگز نباید که مهلک ست بلکه مرخیات و ملینات ضماد سازند که ماده متوجه
جمع آید. و بعضو کریم بازپس نرود و گاهی بسبب شدت وجع ضرورت محذرات می آید آن وقت محذر
با مصلحش شریک کرده مدارا فرمایند و باید که جذب ماده بسوی عضو متورم نکنند بلکه جانب خلاف
و اسفل الّا بعد تنقیه زلو چسپانیدن و برآوردن ماده از نفس عضو مضایقه نباشد **فلغمونی**
ورم دموی را گویند اگر از سقطه و ضربه باشد **علاج** روغنهای نیمگرم بمالند و ادویه مرخیه
ضماد سازند و از آب نیمگرم نطول کردن عجیب النفع ست و از مجربات اهل هند نطول از طبیخ
آنبه هلدی و طلای آن و طلای آهک و زردچوب نیمگرم اکثر مشاهده شد و نافع افتاد و اگر
کفایت نکند و کثرت ماده بود تنقیه و دیگر تدابیر بکار برند و اگر از غلبه خون و امتلای بدن متحقق شود
علاج اول زلو چسپانیدن یا از مسهل و احتقان مناسبه تنقیص ماده فرمایند و تلطیف تغذیه
کنند و بعده تضمید گرایند پس در ابتدا ادویه رادعه ضماد سازند مثل صندلین و فوفل و گل ارمنی
(بجانب خلاف ۱۲)
و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و قشور رمان و حی العالم و سماق و طحلب و بزر البنج و حضض و دیگر
(عصا الراعی و کاسنی و عنب الثعلب و خرفه ۱۲)
عصارات بقول بارده و اسفنج در سرکه تر کرده نهادن و سویق جو با سرکه طلا کردن سودمند ست
و در هنگام تزید ادویه محلله مرخیه مثل کشنیز تر و بابونه و اکلیل و شبت و خطمی و مغز خیارشنبر و غیر آن
بضماد آرند و وقت کمال و انتها رادع و محللات متساوی استعمال کنند و در حالت انحطاط

بر محللات صرفه غیر قویه مثل لبلاب بابونه و اکلیل الملک اکتفا ورزند و چون ماده متحلل نشود و رو بجمع آرد منضجات مثل بزرکتان و مرو و لب حب القطن و غیر آن ضماد سازند و چون ماده رارت و بعضو عفونت برسد و آکله گردد پس علاجش قطع عضوست تا فسادش بحوالی آن نرسد و دیگر عضو محفوظ ماند و اگر رارت قلیل باشد و فساد هنوز بپایان نرسیده و بعفونت عفنه منجر نشده درین وقت شرط عمیق بکار برند و استیصال دم فاسد فرمایند و طلیه مجففه و مقطع رطوبات مثل آرد کرسنه با سکنجبین و طین ارمنی و ماز و و شب یمانی و غیره استعمال کنند **حمره** ورم صفراوی را گویند **و علامت آن** آنست که چون از دست بفشرند جلد سفید گردد و باز سرخ شود و معلوم شود که مورچها زیر جلدش روند **علاج** استفراغ صفرا با دویه مسهله صفرا و نوشانیدن مصفیات و مطفیات معلومه کنند و بعده تضمید با دویه مبرده و مبرّده مثل تراشه کدو و برگ خرفه و کاهو و برگ بارتنگ اسبغول و طحلب و غیر آن فرمایند **شری** نام بثور ست مسطحه مائل بسرخی با خارش بکر بعضی ازان کلان و بعضی کوچک می باشند و اکثر دفعةً حادث می شوند و گاهی ازان رطوبت سیلان می یابد و سبب آن بخار حار که بثوران می آید اما اگر از دم صفراوی باشد **علامت آن** غلبه سرخی و حرارت و سرعت ظهور **علاج** نوشانیدن مطفیات و حموضات و تلیین طبیعت مثل نقیع اجاص و آب انارین و شش ترش و حصرم و کاسنی و خرفه و غیر آن و طلی آب تکرم بر بدن و سبوس گندم و خربزه و تخم آن کوفته بیخته مالیدن و تمریخ بگلاب و سرکه و روغن گل **اما اگر دم بلغمی بورقی باشد و علامت آن** سرخی مائل بسیاض **علاج** مطبوخ هلیله زرد با تبرید و گلقند عسلی نوشانیدن و حمام کردن و ... و آب ... کرفس و سرکه مالیدن **و ثمل** شره کبیره را گویند که بشکل صنوبری باشد در ابتدا سرخ و سخت باشد

سبب آن خونِ حادست که برطوبتِ غلیظهٔ فاسده آمیزد و تولدِ آن از زیادتِ هضم و از اغذیهٔ
غلیظه می باشد علاج در حالتِ امتلا استفراغِ ماده و تلطیفِ تدبیر و نوشانیدنِ سکنجبین
و در ابتدا رادع بعمل آرند تا سه روز و چون ارادهٔ جمع ماده باشد اسغول بسفیدهٔ بیضه
ضماد سازند و بعده منضجات مثلِ انجیر و علک تخم مرو و گوله و خطمی با شیر و شهد و یا بمیدهٔ گندم
ضماد نمایند پس اگر منفجر نشود خمیر ترش و سرگینِ کبوتر و تخم مرو و آهکِ آب نا دیده در زردهٔ
بیضه و شهد آمیخته ضماد سازند و بعد انفجار و اخراجِ مده بالکلیه مراهم مدمله که از گلنار
و دم الاخوین و مازو و اقلیمیای فضه با موم و روغن ساخته باشند علاج کنند و گاهی
بسببِ کثرتِ مده و رطوبتِ ضدیدیه قرحه می شود و حاجت ذروراتِ مجففه مثلِ صبر و زرد چوب
و مازو و مر و گلنار و غیر آن می افتد **و رمِ رخو** و آن ورمیست سپید رنگ مسترخی بی حرارت و وجع
سبب آن مائیتِ اخلاطست و نفوذِ آن در عضو **علامت آن** چون از دست بخش کنند
نشان و اثر باقی ماند **علاج** اسهالِ بلغم و ترکِ مرطبات و نطولِ با سرکه و آب حل کرده
ضماد کردن و نهادنِ خرقه که بآبِ خاکسترِ بلوط و خاکسترِ چوبِ انگور تر کرده باشند سود مند
و زیت و نمک بمالند و نمک و خاکسترِ چوبِ انگور و خاکسترِ پشکِ آهو و خاکسترِ پاچک و شبت
و صبر با سرکه آمیخته ضماد سازند **و رمِ ریحی** گاهی از بخاراتِ خفیفه پیدا می شود
و آنرا تهیج گویند و گاهی از بخارِ غلیظِ ریحی حادث می گردد و آنرا نفخه خوانند و علامت
چون آنرا غمز کنند و بگذارند نشانِ غمز بزودی زایل شود **علاج** اگر از سببِ امتلای
بدنست تلطیفِ تدبیر و تنقیهٔ مادهٔ مولدهٔ ریاح و تکمید با دویهٔ محلله کنند مانندِ آردِ جو و بابونه
و آردِ باجرا و نمک و بادیان و زنجبیل و غیر آن و تمریخ بموم و روغنِ گل باضافهٔ گلِ بابونه سود مند
و خاکسترِ چوبِ انگور در آبِ سرو و جاو و ابهل سائیده ضماد کردن **نفع اغماطات**

۷۵ و فاضل کرمانی فرموده هم از نشتر بشکافند و الا بعد از استعمالِ ادویه مجربه و وقوفِ عفونت قطعهٔ جلد است پس بزدودن دشوار خواهد شد ۱۲

۷۶ و مادهٔ آن ... عضو و ... تحلیل ... می شود ... سبب می گردد ... معده و ... محلله ... محلله ... بعطام ... منضج ... می باید

آبله ها را گویند اگر از سوختن آتش پیدا شوند علاج مرهم رال و مرهم اسفیداج و مرهم نوره
و دیگر مراهم که بقرابادین مذکورست استعمال کنند و قبل از ابله افتادن باید که بر
مثل مرهم ابیض و مرهم کافوری
موضع محترقه فرمایند از نهادن پارچه سرد و ثلج و دیگر اطلیه سرده بکار برند و مداد و سفیده
مصفی
مخلوط کرده طلا نمایند یا بیضه را شکسته بر موضع ریزند و ضماد عدس مطبوخ برای
تسکین حدت سودمندست و همچنین طلا کردن گل ارمنی در آب و سرکه نافع و اگر از غلبه
دم صفراوی پدید آید علاج مصفیات و مطفیات و شربت کادی بنوشانند و از سوزن
طلا چاک دهند بعده سفیده و مرداسنگ بگلاب و آب سیر کرده باشند طلا نمایند
خنازیر ورم غلیظ است حدوث آن اکثر در لحوم رخو خصوصاً در گردن می شود و بیشتر متفرق
ضعیف
می باشد سبب آن کثرت سوء هضم و تخمه است که رطوبات غلیظه خام در بدن جمع آید و در عضو
منتقل گردد علاج تنقیه بلغم غلیظ و تلطیف تدبیر کردن اضمده محلله مثل خردل و بزر انجره
و کف دریا و زراوند و مقل و اشق و زیت کهنه و موم بکار بردن و بیزر فت و بیخ کرنب و بیخ کبر
و مقل و نرس و سرکه و شهد و زیت ضماد نمودن مفیدست و مرهم داخلیون درین باب
عجیب الاثرست پس اگر تحلیل نشود با ضمده منضجه و مفجره پردازند مثل آرد جو و نرس در زیت
پخته و بعد انفجار فلد فیون و دیگ دیگ طلا کنند تا ماده را بخورد و بعده بروغن گاو و چرب
کنند تا بآسانی مواد جدا شود و بعد انقای نام مرهم زنگار باستعمال آرند که اندمال پذیرد
سعفه نام قروح ست که در راس و وجه و گاهی در سائر بدن در منابت موی پیدا
می شود سبب آن یا فضلات غلیظه عفنه و رطوبات فاسده لذاعه صدیدیه است که بجلد
مندفع می شود پس غلیظ محتبس می ماند و رقیق منتشر می گردد علاج نوشانیدن مصفیات
و مقطعات و تنقیه بطبیخ هلیله و شاهتره و تلطیف تدبیر و از مفسدات دم مثل اشیای حریفه و شیرین

وگوشت احتراز ورزند و بر اشیای تفه کفایت کنند بعده با دویهٔ مجففه ومخصوصه مثل بادام تلخ
وزردچوب وگلنار وزاتیج وکاغذ سوخته ومازو وبرگ آس وبیخ سوسن آسمانجونی واقاقیا وقنبیل
باسرکه وروغن مخلوط کرده طلا نمایند وعروق وقشر رمان ومرتک وحنا باسرکه وروغن گل طلا
کردن عجیب النفع است **وگاهی** از خلط سودا و رطوبات حرّیفه متولد می شود **علاج** بعد استفراغ
وترطیب مزاج نطول بآب گرم که دران تخم خطمی وبنفشه وکنوچه وبزر کتان جوشانده باشند بفرمایند
وقیروطی وشحوم وادهان بارده بمالند ونیز سعوط کنند وگاهی چون ماده صلب بود از آهن خاریده حتی که
خون برآید پس سرکه ونمک وصابون بمالند وزلو چسپانند تا قلع ماده شود بعده مراہم مجففه وطلیهٔ
قویه للتجفیف مثل مرداسنگ وزردچوب وسرکه وروغن زیت باستعمال آرند **قمل وقمقام وصیبان**
تولد آن از فضلات رطبهٔ ردیه است که بجلد بدفع طبیعت می آید وچون این ماده غلظ دارد در عمق بدن
محتبس می باشد وخارج نمی شود پس عفونت می گیرد وجرکها که بر ظاهر بدن می بود بدان آمیزد وماده
قمل میگردد واکثر حدوث قمل بسبب عدم نظافت وطهارت بدنست وگاهی سبب داخلی هم بود **علاج**
هرگاه حدوث آن بسیار بود مسهل بنوشانند وتصفیهٔ بدن نمایند از اوساخ وغسل کنانند از آب نمکین
وبرگ کنیر در بدن بمالند ومویزج وقلیمیای فضه وبادام تلخ وقسط وزراوند وزرنیخ وسرکه ومرداسنگ
ازین ادویه طلیه یا طبیخ ساخته باستعمال آرند ومالیدن سیماب بجامه یا بدن سودمند
وهمچنین از طبیخ اشنه ومیعه وفلفل دراز وقشور رمان شستن برای قتل قمقام نافعست وپشک سوسمار
ونوشادر در سرکه حل کرده برای همه اقسام قمل سودمند **السقطة والضربة** پس از
تفرق اتصال ونزف دم وغیر آن بود **علاج** مغاث وگیرو واقاقیا وبرگ سرو وصبر
وماش مقشر در آب آس سائیده ضماد سازند **واگر ورم حار** پیدا شود وگل سرخ وعدس مقشر
وگل ارمنی ومامیثا وصندل وفوفل ضماد سازند وتلطیف تدبیر کنند وماش وبرنج ونخود وعدس

ورد وغن بنفشه بادام و روغن نیلوفر ۱۲ مثل روغن کدو
سعوط رطبه که اکثر اشتهر سیب گرفتن ... بجهت آنکه سوراخهای باریک در مسامی افتند و زرداب دران متکون می باشد چنانکه شهد در خانهٔ زنبور و سیبس (?) ... جلد را علاج مثل سستن بسیار از آب صابون و سرکه ونمک واز خوف صافات کرده ... باشیدن تا اجزای متعفنه را تحلیل کند ۱۲

بخورانند و نوشانیدن مومیائی برای کسر و وهن و خلع و تسکین درد بغایت سود مند
و همچنین فوه و گل مختوم و رآب نخود خورانیدن پس اگر سقطه با ضربه بسر رسد
علاج تلیین طبیعت و احتقان لیّن از آب فواکه کنند و از سرکه و روغن گل و گلاب پارچه
ترکرده بر سر گذارند و برگ آس و گلنار و پوست انار و چراته با قدری عود در سرکه و گلاب
سائیده ضماد سازند و آدمغز دجاج خورانند و اگر بر سینه و شکم رسد و نفث الدم یا نزف الدم
پدید آید علاج جلنار و طین ارمنی و کهربا و دم الاخوین با قدری افیون در نقیع عدس نوشانند
و اگر بر عضلات واقع شود علاج اولاً رادع استعمال کنند بعده محللات ضماد نمایند
و از بابونه و اکلیل و تخم کتان و زوفای خشک و برگ خطمی و پودینه و مرزنجوش نطول سازند
و اگر بر عصب افتد و کوفته گردد علاج اولاً مسکنات وجع بعده محلل و مرخی استعمال
کنند و روغنهای حاره مثل روغن سویا و روغن اقحوان بمالند و اگر بر مفصل آید و وهن
و وثی عارض شود علاج آلیه و تمر بروی بندند که مزیل صلابت است و روغن گل بمالند و آس
مسحوق بروی پاشند و اگر التوای عصب و صلابت عارض شود علاج
مرهم داخلیون و گوگل در آب حل کرده و خطمی و کنوچه و قنه و فرفیون در روغن زیت طلا کنند
و اگر بر استخوان واقع شود پس اگر بشکند کسر نامند و اگر از جای خود بتمامه بدر آید
خلع گویند و اگر بتمامه بدر نیاید وثی خوانند و چون استخوان و اعضای محیط کوفته شود بی آنکه از
جای بلغزد وهن و وهی گویند علاج تدبیر آن بکمال گران ماهر و هوشیار تفویض باید کرد و اگر
امر خفیف بود کشیدن عضو و جنبش دادن آن و بالایش بندش کردن رفع شکایت می کند

و در وثی و وهن و وهی روغن مالیدن و برگ مورد نرم کوفته پاشیدن
و سماق و خطمی بزرده بیضه طلا کردن بندش معتدل نمودن مفید است

خاتمة الطبع